

دیدارها و ره‌آوردها

[راهنمای کتاب، خرداد - تیر 1357ش، سال 20، ش 3-4، صص 240-283]

گفتگو با محمدتقی دانش پژوه

(کتابخانه‌ی مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، چهارشنبه 18 آبان ماه 2536)

گفتگوکنندگان: عبدالحسین آذرنگ، ایرج افشار، فرخ امیر فریار، محمد حسین دانشی، عباس زریاب خوبی، علینقی منزوی، عبدالله نورانی.

افشار: خب، آقای آذرنگ لطفاً شروع بفرمایید.

آذرنگ: آقای دانش پژوه، خیلی متشکریم که دعوت ما را پذیرفتید شما با قبول این دعوت باب بحثی را گشوده‌اید که آرزو می‌کنیم همیشه مفتوح باد. از احوال و آثار شما اطلاعاتی در دست است، خصوصاً مقاله‌ای که به قلم خودتان در چند شماره‌ی پیش راهنمای کتاب¹ چاپ شده، بسیار گویا و روشن‌گر و شیرین است. اما نکته‌ای که برای ما خیلی جالب است این است که بدانیم که زندگی کتابداری شما چطور آغاز شد و این دوران (گویا سی و هفت ساله) چه فراز و فرودهایی داشته است؟

دانش پژوه: بنده وقتی که آمدم تهران بهتر است، بگویم از آغاز تحصیلم، عاشق فلسفه شدم و بعد شیفته‌ی آثار ابن-سینا و فلاسفه‌ی ایرانی و بالطبع یونانیان که اینها از آنها استفاده کرده‌اند. همین که تهران آمدم، دیدم دری به روی من باز شده و می‌توانم کتاب‌هایی را که دوست می‌دارم بخوانم و به خصوص چون زبانی هم می‌دانستم و می‌توانستم از منابع دقیق‌تر واصل‌تر استفاده بکنم، این بود که در آن جا قصد اقامت کردم. مرحوم جواد کمالیان در دبیرستان مروی استاد من در زبان فرانسه بوده است و با کمکی که آن مرحوم به من کرد و من باید از او تشکر کنم، خدایش بی‌آمرزد! توانستم بروم دانشکده‌ی حقوق و به عنوان یک خادم بی‌نام در کتابخانه‌ی آن جا خدمت بکنم. وقتی اشکاف-های محتوی کتاب‌های ارسطو و افلاطون و یونانی‌های دیگر را در آن جا دیدم، از هر چیزی و از هر مزیتی در گذشتم. همان جا ماندم، اوایل حقوقی هم نداشتم تا مساعی آقای دکتر سیدعلی شایگان، حقوقی به میزان ماهی بیست تومان به من پرداخت شد. با این ماهی بیست تومان هم امر خودم و هم امور خانواده‌ام را می‌گرداندم. در آن جا مدتی کار کردم و بیش از پیش با زبان فرانسه آشنا شدم و با کتاب‌های اروپایی و منابع شرقی که کمتر در شهر ما آمل یا جاهای دیگر بدست من رسید، سر و کار پیدا کردم. دانشکده‌ی حقوق از کوی نکیسا به محل فعلی دانشگاه تهران منتقل شد و بنده هم در همان موقع لیسانس شده بودم. درست یادم هست که می‌خواستند بنده را استخدام رسمی کنند، مدیر دفتر گفته بود که بیشتر از پنجاه و دو تومان محل نداریم، حال آن که حقوق دبیر رتبه‌ی یک صد و چهار تومان بود.

چون من عاشق کتاب بودم، از خود گذشتم و به همین پنجاه و دو تومان ساختم و به عنوان دبیر دبیرستان‌های پایتخت در آن جا کار می‌کردم، ولی کارم دبیری نبود. گویا حقوق مرا از این محل تأمین می‌کردند. یادم هست ابلاغی آمد که شما باید یا رتبه‌ی اداری بگیرید یا بروید دبیرستان‌ها درس بدهید. من چون از درس گفتن، خوشم نمی‌آمد، به ریسم: مرحوم دکتر قاسم‌زاده گفتم: «من نه دست از دبیری می‌کشم و نه می‌روم خود دانید.» ایشان نامه‌ای نوشتند به آقای دکتر سیاسی، فردای همان روز ابلاغ دبیری دانشگاه برای من آمد، این امر در اثر توجه مرحوم دکتر قاسم‌زاده و تأثیر او در آقای دکتر سیاسی و روی لطفی که دکتر سیاسی به من داشت انجام شد و من از هر دو ایشان سپاس گزارم. بالاخره در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق ماندگار شدم، ولی صدمات زیادی در این

کتابخانه دیدم و شاید خدمت در این کتابخانه باعث شد که من از بسیاری از مزایا، بخصوص رفتن به خارج و تحصیل بیشتر محروم شوم، خوب اما در عوض این کتابخانه مزیتی هم داشت و آن فرصت آشنایی با ایرج افشار بود. ایشان مقالاتی را که من نوشته بودم، دیده بودند و مرا می‌شناختند و روزی آمدند نزد من و گفتند من می‌خواهم بیایم این‌جا در کتابخانه کار کنم.

آذرنگ: در چه سالی؟

دانش پژوه: نمی‌دانم. من خوشحال شدم، اما آقای دکتر حسین افشار معاون دانشکده که نسبتی هم میان آنها نبود می‌خواستند ایشان را ببرند دفتر دانشکده. آقای دکتر صبا هم چون ایرج افشار را می‌شناخت، ترجیح می‌داد که افشار در کتابخانه کار کند و مرحوم دکتر عمید هم که رییس دانشکده شده بود موافقت کرد.

همکاری در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق

می‌توانم بگویم که با آمدن ایرج افشار من یک پشتیبان معنوی پیدا کرده بودم. به خصوص که من کار عجیبی از ایشان دیدم که شبیه معجزه بود، ایشان در عرض دو هفته به شناختن کتاب‌ها مشغول شد و همه‌ی آنها را از نظر گذراند و دانست که جای هر کتابی کجاست. چون در آن اوقات استفاده از فیش و فیشیه [برگه و برگه‌دان] در میان استادان و دانشجویان چندان معمول نبود ناچار خودمان کتاب‌ها را به دانشجویان معرفی می‌کردیم. بهر حال وجود ایشان باعث شد که کتابخانه پیشرفت کند و کتاب‌های زیادی خریداری شود، ولی متأسفانه یا خوشبختانه ایشان پس از ده سالی که با هم بودیم رفتند به مشاغل دیگر. کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق از لحاظ تحصیلی و مادی برایم مفید نبود، فقط جنبه‌ی معنوی و آشنایی با کتب مختلفی که تهیه کرده بودیم مرا به ادامه‌ی کار در آن جا دل گرم می‌کرد. همه‌ی رؤسای دانشکده هم به کتابخانه عنایت داشتند. در زمانی که آقای ایرج افشار بودند، کوشش می‌کردیم که کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق کتابخانه‌ی علوم انسانی بشود و تا حدودی هم شده بود. جز رشته‌ی علوم محض و علوم علمی و فنی، یعنی کتب ریاضی و طبیعی و فنی و پزشکی که ما نمی‌خریدیم، همه نوع کتاب در این کتابخانه گرد آمده بود، در تمام رشته‌های علوم انسانی و حقوق و قضایی و تاریخ فلسفه و ... کتب مختلفی می‌خریدیم، به خصوص سفرنامه‌های ارزشمند را. سال‌های سال در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق بودم تا موقعیتی پیش آمد و رفتم به دانشکده‌ی ادبیات.

دوستی سی و یک ساله

زریاب خویی: بله، از قضا من در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق با ایشان آشنا شدم. فکر می‌کنم سال 1325 خ بود و ما دوست مشترکی داشتیم به نام آقای علی اکبر حکمی زاده که من توسط ایشان با آقای دانش پژوه آشنا شدم. ایشان در دفعه‌ی اول ملاقاتمان راهنمایی کردند و کتابخانه را به من نشان دادند. و من کتابی را روی میزشان دیدم که مترجم آن کتاب الان رو به روی من نشسته است.

افشار: کتاب گلدزیهر را که آقای علی‌نقی منروی ترجمه کرده می‌گویید؟

زریاب خویی: بله.

بهر حال خوشحال بودم که کتابی از گلدزیهر به زبان فرانسه در آن جا می‌دیدم. از ایشان خواهش کردم که کتاب را به من امانت دهند. البته آن کتاب خانه، کتاب امانت نمی‌داد، آن هم آن کتاب را. اما چون دیدند من خیلی تشنه و

علاقه‌مندم، کتاب را به من امانت دادند. از آن زمان به بعد رابطه‌ی آشنایی قوی‌تر شد، البته جنبه‌ی استفاده از من و افاده از ایشان.

دانش پژوه: خواهش می‌کنم!

کتابخانه‌ی مجلس و فلسفه

زریاب خویی: تا این که از قضای بد یا خوب به کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی راه یافتم و علاوه بر ارتباطی که در ظاهر و باطن از لحاظ معنوی داشتیم، ارتباطی شغلی هم پیدا کردیم. ایشان می‌آمدند به کتابخانه و همان طور که خودشان گفتند، به کتاب‌های فلسفی علاقه داشتند. من هم تا اندازه‌ای با کتاب‌های فلسفی کتابخانه‌ی مجلس آشنا شده بودم و آن کتاب‌ها را به ایشان معرفی می‌کردم. کتابخانه‌ی مجلس مجموعه‌ی بسیار خوبی از کتاب‌های خطی فلسفی مرحوم میرزا طاهر تنکابنی را یک جا خریده بود و هم چنین کتاب‌های مرحوم آقا سید صادق طباطبایی، که آن هم مجموعه‌ی خطی فلسفی نفیسی بود. ایضاً کتاب‌های خطی شرف الملک فلسفی، که ظاهراً عموی آقای نصرالله فلسفی است و نوه‌ی حکیم آقا زنوزی معروف. بنا بر این کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی یک مجموعه‌ی بسیار خوبی بود از کتب خطی فلسفی، مثلاً شفای خطی که جزء کتاب‌های اهدایی مرحوم طباطبایی بود. روزی به ایشان گفتم کتابی هست از قرن ششم، یکی از قدیم‌ترین نسخ خطی شفا، در همان مجموعه کتاب دیگری را به ایشان معرفی کردم و احساس کردم که با دیدن آن به عرش پرواز کرد. دانش پژوه همیشه آدم ایدئالیستی بود، تمام فکر و ذکرش کتاب و فلسفه و نسخه‌ی خطی بود و کسانی که با این چیزها سرو کار داشتند.

علاقه‌ی معنوی بود، در این عالم مادی هیچ چیز مشترکی باهم نداشتیم، صحبت‌مان همیشه از تجلیات و مظاهر عالم غیب و معنا در ماده، یعنی کتاب بود هر دوی ما یک دوره‌ی طلبگی (دوره‌ی آخوندی) را طی کرده بودیم و البته یک نوع فضل فروشی (Pedantime) هم در هر دوی ما بود، ولی نه آن نوع از فضل فروشی که ادعای مزیت باشد، بلکه من باب اطلاع و معرفی منابع و راهنمایی به یکدیگر بود.

عالم معنی در صورت ماده

خلاصه روز به روز این الفت معنوی محکم‌تر و قوی‌تر شد و به تدریج و با مرور زمان هر دویمان، به قول آذربایجانی‌ها تراشیده‌تر شدیم، یعنی زمانه ما را تراشید و خراطی کرد. فضل فروشی هم به تدریج جای خود را به فضل دوستی واقعی داد. من هر وقت که ایشان را می‌دیدم یا به یاد ایشان می‌افتادم، گویی عالم معنی در صورت ماده ظاهر می‌شد و در نظر من جلوه می‌کرد. احساس می‌کردم که دانش پژوه در این دنیا نیست و عوالم دیگری را سیر می‌کند. فقط جسم و پوست و استخوانش در این جا است تا حواجی مادیش را بر آورده کند. روزی که ایشان آمد و گفت که می‌خواهم بیایم به گروه تاریخ دانشکده‌ی ادبیات، من خیلی خوشحال شدم. به خصوص که می‌توانستم ایشان را بیشتر و بهتر ببینیم و از محضرش استفاده کنم، این ارتباط همیشه هست و روز به روز هم قوی‌تر می‌شود و امیدوارم که، قول مولانا را بگویم: «بادا که چنین بادا!».

افشار: آقای زریاب خویی، به نظر شما تأثیر دانش پژوه در عالم کتاب‌داری اسلامی با توجه به کارهایی که در همین زمینه دیگران کرده‌اند مثل آثار بروکلیمان و سزگین و حتی کارهای قدمایی نظیر حاجی خلیفه (کاتب چلبی) و امثال او چه بوده؟

زریاب خویی: عرض کنم مجله‌ای منتشر می‌شد به نام *المجله العلمی* و در آن مجله در باب کتاب بحث می‌شد. گویا این نشریه در عراق انتشار می‌یافت.

منزوی: بله، در بغداد منتشر می‌شد.

دانش پژوه: بله، بله در بغداد.

زریاب: این مجله مربوط به سال‌ها پیش است.

منزوی: اخیراً در تهران افست شده است.

زریاب خویی: بنده یک وقتی بین سال‌های 1310-1311 خ شاید هم پیش از این سال‌ها به آن مجله نگاه می‌کردم و می‌دیدم که دائماً از نداشتن آگاهی و دسترسی به کتاب‌های خطی و چاپی و کتاب‌های ایران شکوه می‌کنند از هم قلمان آن مرحوم هم یکی حاج میرزا ابوعبدالله زنجانی بود. این مرحوم کتاب‌های خطی را که متعلق به عمویش بود و در دسترس او قرار گرفته بود، در مجله معرفی می‌کرد. و یک وقتی هم سعید نفیسی فهرستی از کتاب‌های چاپ سنگی ایران تهیه کرده بود که در همین مجله منتشر شد. اما پیش از او مرحوم ثقه الاسلام شهید تبریزی با مجله‌های المنتطف و الهلال ارتباط داشت و بعضی از کتاب‌های خطی، مخصوصاً کتاب‌های ریاضی را در آن جا معرفی می‌کرد. و همه‌ی نوشته‌های او را دیده‌ام.

میرزا یوسف خان اعتصام الملک

آشنایی دنیای اسلام با کتابخانه‌های ایران از این حد بیشتر نبود. در کتاب «تاریخ آداب اللغات العربیه»، نوشته‌ی جرجی زیدان فصلی است راجع به کتابخانه‌های عربی در دنیای آن روز، در این فصل از کتابخانه‌های استانبول که اروپاییان دیده بودند و گنجینه‌هایی در نجف که صاحبان آن‌ها به هیچ کس کتاب امانت نمی‌دادند و مانند کتابخانه‌های مرحوم سید حسن صدرعاملی و کاشف الغطا و یکی دو کتابخانه‌ی دیگر که چند مصری دیده بودند و ذکر عظمت ذخایر آنها را کرده بودند، سخن رفته است اما اصلاً و ابداً از کتابخانه‌های ایران صحبت نشده است. تا این که فهرست مرحوم اعتصام الملک چاپ شد. کتاب کوچک او فهرست مقداری نسخ فارسی و عربی کتابخانه‌ی مجلس شورا بود. بعد از انتشار این فهرست بود که فهمیدند در ایران کتابخانه‌ای به نام کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی هست که چند صد جلد کتاب خطی دارد. بعدها با انتشار کتاب ذیل شعر اخطل در بیروت دنیا فهمید در ایران چه آثار با ارزشی وجود دارد. در مقدمه‌ی این کتاب آمده که پس از آن که ما این اثر را از روی نسخه‌ی پطرزبورگ چاپ کردیم به ما گفتند که در تهران شخصی هست به نام سید عبدالرحیم خلخالی که نسخه‌ای از این اثر را دارد ... خلاصه بعد از این‌ها باید از این یوسف نام برد که فهرستی از کتاب‌های کتابخانه‌ی مدرسه‌ی سپهسالار و مجلس شورا را به چاپ رساند. اما کسی که به طور اساسی و متوالی کتاب‌های خطی ایران را به دنیا شناساند، همین آقای دانش پژوه بود. ایشان معرفی نسخه خطی را از کتابخانه‌های دانشگاه تهران شروع کردند، ابتدا از کتب اهدایی سید محمد مشکوه و بتدریج به عده بسیاری از کتابخانه‌های ایران پرداختند.

شیخ آقابزرگ تهرانی

البته باید این را هم بگویم که مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی در سیر و سیاحت‌هایی که داشتند آثار شیعه را در الذریعه الی تصانیف الشیعه مرقوم می‌فرمودند. ایشان آن چه را که از دیگران در باره‌ی کتاب‌ها می‌شنیدند یادداشت می‌فرمودند، فی‌المثل شیخ الاسلام زنجانی گفته است که فلان کتاب در کتابخانه‌ی فلان کس هست. اما معرفی کتاب‌ها به طور منظم و شناساندن مجموعه‌های کتابخانه‌های ایران به دنیا ...

منزوی: به نام ایران.

زریاب خویی: بله، به نام ایران، از آن آقای دانش پژوه است.

دانش پژوه: خواهش می‌کنم!

زریاب خویی: و ما امروز می‌بینیم که هر جا صحبت از نسخه‌ی خطی یا کتابی هست، در کنار نام مرحوم شیخ آقابزرگ و متقدمان دیگر، نام دانش پژوه هم هست. او دریچه‌ای از کتاب‌های خطی و گنجینه‌های ایرانی به روی دنیا گشود و دنیا فهمید که ذخایر عظیمی در ایران وجود دارد. به نظر من این بزرگ‌ترین خدمتی است که دانش پژوه به ایران، دنیای اسلام و عالم کتاب کرده است.

دانش پژوه: اجازه دهید چند نکته را که به یادم آمد، خدمتتان عرض کنم. آقای زریاب از اعتصام الملک و ابن یوسف یاد کردند که بسیار به جا بود.

افشار: اسم اکتایی را هم باید برد.

ابن یوسف حدایق

دانش پژوه: بله، اکتایی. من به ابن یوسف بسیار احترام می‌گذارم برای این که نخستین کسی است که فهرست-نویسی تحلیلی را در ایران باب کرد. من هر بار که می‌خواهم کتابی را فهرست کنم، اول نگاه می‌کنم ببینم ابن یوسف در باره‌ی آن کتاب چیزی گفته است یا نه. ای کاش او کارش را ادامه داده بود، در مورد فهرست‌نویسی در دانشگاه تهران باید از استاد اجل سید محمد مشکوه نام ببرم و از او قدردانی کنم، او کتابخانه‌اش را به دانشگاه بخشید و سه نفر را برای فهرست‌نویسی کتاب‌های اهدایی نامزد کرد: سید جلال‌الدین محدث ارموی، علینقی منزوی و من. آقای محدث نیامد، اما منزوی شروع به همکاری کرد و فهرست کتب مربوط به قرآن و علوم قرآنی و ادبیات را در دو مجلد نوشت. بنده کار را ادامه دادم و بقیه‌ی اجزاء مجموعه‌ی اهدایی آقای مشکوه را در پنج مجلد نوشتیم. بنده را در همان ایام به سمت رییس کتابخانه‌ی خطی دانشکده‌ی ادبیات و سپس رییس کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران منصوب کردند. به تدریج بر کتب خطی دانشگاه تهران افزوده شد. من فهرست‌نویسی این کتاب‌ها را ادامه دادم. فهرست این کتاب‌ها که به پنج هزار و چهارصد شماره رسیده در پانزده مجلد تدوین شده و مجلد آخر آن (شانزدهم) زیر نظر دوستان ایرج افشار در دست چاپ است.

افشار: آقای دانش پژوه شما چه روشی را اختیار کردید؟ من می‌خواهم بدانم آیا روش فهرست‌نویسی را از فرنگی‌ها اقتباس کرده‌اید؟ ظاهراً ابن یوسف هم سبک کار خود را از آنها اخذ کرده بود.

روش علمی و شماره‌ی ترتیب

دانش پژوه: روشی که بنده اختیار کردم روش علمی است، به این معنا که کتاب را تجزیه و تحلیل می‌کنم و با تحقیق معلوم می‌دارم که کتاب مربوط به چه علمی است.

کتاب‌های مربوط به هر علم را در فهرست علمی در یک جا می‌نویسم، من و آقای منزوی در هفت مجلد فهرست، این روش را بکار بستیم آقای منزوی در نوشتن مجلدات اول و دوم پیش قدم بودند. اما باید به یک مشکل بزرگ اشاره کنم: ما در ایران هم نسخه‌های تکی داریم و هم نسخه‌های مجموعه‌ای، در مجموعه‌ها ممکن است از چندین علم در یک کتاب بحث شده باشد. گاه اتفاق می‌افتد که نسخه‌هایی مثلاً به فارسی و عربی و ترکی و حتی اردو نوشته شده است. بعضی از نسخه‌های اردوی قدیم را داریم. اردوی قدیم با زبان‌های عربی و ترکی آمیخته نیست، بنده وقتی

خواستم کتاب‌های اردوی قدیم را فهرست کنم، مجبور شدم به متخصص مراجعه کنم. در جریان کار متوجه شدم که تجزیه کردن کتاب نادرست است، یعنی دیدم که اته (H. Ethe) و اروپاییان دیگر این کار را کرده‌اند و نتیجه‌ی کارشان عیب دارد. اته مجموعه‌هایی را برداشته و فارسی‌هایش را فهرست کرده و عربی‌هایش را رها کرده است، ما در کتابخانه‌ی مرکزی به میکروفیلم و فیلم بعضی از نسخه‌ها بر می‌خوریم که کاملا مجهول و ناشناس است. اصلا در هیچ فهرستی نشانی هم از آن‌ها نیست. به این دلیل بود که پی به این نکته بردم که تقسیم کتاب بر حسب علوم و فهرست‌نویسی بر مبنای تقسیم‌بندی علوم برای کتابخانه‌ای که مجموعه‌اش روز افزون است، کار درستی نیست. این است که بنده برگشته‌ام به سراغ روش، ترتیب برای مجموعه‌هایی که روز افزون است به اعمال روش دیگر اعتقاد ندارم. این وظیفه‌ی من نیست، بلکه وظیفه‌ی کسانی است که فهرست مشترک یا جامع می‌نویسند، مثل کارل بروکلمان، فوآد سزگین، احمدمنزوی، ک استواری، یا بریگل. تقسیم‌بندی وظیفه‌ی این‌ها است نه من، اوایل میکروفیلم‌ها را بر اساس عنوان فهرست‌نویسی می‌کردم و حالا از این روش عدول کرده‌ام و بر اساس شماره مرتب می‌کنم. من برای مجموعه‌های روز افزون، راهی جز این نمی‌بینم.

منزوی: راه منحصر هم همین است.

دانش پژوه: بله راه منحصر همین است.

افشار: برای اصطلاحات کتاب‌شناسی چه کرده‌اید؟ آیا اصطلاحات، اختیاری خودتان بوده یا آن‌ها را از دیگران گرفته‌اید؟

فارسی! نه عربی

دانش پژوه: والله بنده مقداری از اصطلاحات را خودم ابداع کرده‌ام. معتقد بودم که الفاظ عربی را استعمال نکنم و حتی المقذور کلمات فارسی را بکار گیرم، این است که من خیلی از الفاظ را در کتاب‌شناسی باب کرده‌ام.
منزوی: بنده هم از ایشان متابعت کردم و اصطلاحات ایشان را بکار بستم.

دانش پژوه: الان رفقایمان که فهرست می‌نویسند معمولا همان الفاظی را که من بکار برده‌ام بکار می‌برند.

افشار: پس به جای فستقی بنویسید کاغذ پسته‌ای!

دانش پژوه: فستق و پسته که بهم نزدیکند، ما نخواستیم اصطلاحاتی را که عرب‌ها بکار می‌بردند بکار ببریم. آن‌ها برای خودشان ما هم برای خودمان.

افشار: خوب، به جای ضربی چه می‌فرمایید، مثلا وقتی می‌خواهید بگویید: جلد تیماج ضربی، چه می‌گویید؟

دانش پژوه: اشکالی نمی‌بینم.

منزوی: مقصود اصطلاحات جدید عربی است. ایشان در برابر اصطلاحاتی که فرهنگستان‌های عرب وضع کرده‌اند، برابری دیگر گذشته‌اند.

دانش پژوه: اشکالی ندارد اگر اصطلاحات جا افتاده‌ی کتابداری را به کار بگیریم. ما اگر به جای برگ، که بنده همیشه برگ می‌گویم، ورق هم بگوییم گناهی نکرده‌ایم.

افشار: بنده مرادم اصطلاحات ثابت و مشخص و مستعمل قدیم کتابداری است.

دانش پژوه: آقای افشار در مورد اصطلاحات جا افتاده ناگزیریم. ملاحظه بفرمایید، خودتان هم همین رویه را دارید و شاید هم یادداشت‌های زیادی جمع کرده باشید. من کتاب‌هایی را که فهرست می‌کنم، خوب زیرو رو می‌کنم و اگر وصف کتاب بر حسب اصطلاحات قدیم در آن باشد، آن اصطلاحات را در فهرست می‌نویسیم، برای آن که یادگاری

باشد از طرز کتابداری و روش کتاب‌شناسی پیشینان ما. مشخصات بسیاری از کتاب‌ها در پشت آن‌ها آمده. مشخصات مربوط به جلد، کاغذ و خط و جز اینها را با همان اصطلاحات یاد شده در نسخه، به قول شما یزدی‌ها در نویس می‌کنم. البته اگر اصطلاحاتی مضبوط و درست هم باشد به نظر من به کار بردنش بهر زبانی که می‌خواهد باشد، اشکال ندارد. ولی بنده دوست دارم حتی الامکان کلمات فارسی را بیشتر استعمال کنم.

دنباله‌ی سخن

دانش پژوه: اجازه بدهید برگردیم بر سر بحث، صحبت بر سر فهرست‌نویسی کتاب‌های دانشگاه بوده است. چون کتاب‌های خطی کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق فهرست‌نویسی نشده بود، بنده آن کتاب‌ها را هم فهرست کردم بدون آن که دیناری مزد بگیرم. از کتاب‌های دانشکده‌ی ادبیات هم سه مجلد فهرست تهیه کردم و پس از آن به فکر انتشار نشریه‌ی خاص نسخ خطی افتادیم و البته این کار با مساعدت آقای ایرج افشار و کمک فکری صلاح‌الدین منجد دانشمند و کتاب‌شناس مصری صورت گرفت.

افشار: مصری خیر، سوری.

دانش پژوه: ما فکر کردیم که لازم است یک نشریه‌ی کتاب‌شناسی هم داشته باشیم. این نشریه تا این زمان هفت مجلدش چاپ شده و مجلد هشتم آن حاوی گزارش من است از چندین کتابخانه‌ی اروپایی و امریکایی. این شماره در دست چاپ است. در باره‌ی فهرست‌نویسی مجموعه‌های متعددی را فهرست‌نویسی کرده‌ام، از جمله مجموعه‌ی خطی کتابخانه‌ی موقوفه‌ی مرحوم نخجوانی را. فهرست این مجموعه‌ها چاپ و نشر شده است.

شب‌های جمعه در محضر مشکوه

افشار: آقای منزوی، چه خوب است که جنابعالی مطالبی از دوره‌ی همکاریتان با آقای دانش پژوه بفرمایید.

منزوی: من متولد سامره و بزرگ شده‌ی عراقم. پدرم در سال 1321 برای پی‌گیری کار «الذریعه» مرا فرستاد به تهران البته بنده را به مرحوم حاج نصرالله تقوی و آقای مشکوه سپرده بودند. سن و سالم هم حدود بیست سال بود. شب‌های جمعه می‌رفتم منزل آقای مشکوه و از روی کتاب‌های ایشان برای «الذریعه» فهرست تهیه می‌کردم. در این شب‌ها آقای دانش پژوه را زیارت می‌کردم و آشنایی ما از همان جا شروع شد. بعد از آن که آقای مشکوه کتاب‌هایش را به دانشگاه اهدا کرد، بنده و آقای دانش پژوه و محدث مأمور فهرست‌نویسی شدیم. بنده به واسطه‌ی سوابقی که در کار فهرست‌نویسی «الذریعه» داشتم، سرعت عملم بیشتر بود. البته روش فهرست‌نویسی کتاب‌های مشکوه با روش فهرست‌نویسی «الذریعه» متفاوت بود. «الذریعه» تدوین شده بود، مثل فهرست ابن یوسف ...

افشار: و فهرست اعتصام‌الملک.

حاج عماد فهرستی

منزوی: اسم فهرست‌های قدیم‌تر برده نشد، از جمله فهرست حاج عماد فهرستی است. خدا رحمت کند این مرد را.

نورانی: بله سه جلد است و در مشهد چاپ شده است.

منزوی: این فهرست بی‌نام چاپ شد. گویا بعدها هم به نام دیگران به چاپ رسیده، حاج عماد فهرستی مرد عالمی بود. آن مرحوم کتاب‌های خود را به کتابخانه بخشیده بود. باید اسمش در تاریخ ثبت شود. ما در ابتدا روش کار را از اینها آموختیم. روش ابن یوسف را که اقتباسی از روش‌های اروپایی است و جنبه‌ی علمی دارد، بعداً به کار گرفتیم.

خلاصه آن که ما آمدیم به کتابخانه‌ی مرکزی. آن روز، کتابخانه‌ی مرکزی اتاقی بود در زیر زمین دانشسرای عالی نزدیک میدان بهارستان، کتاب‌های اهدایی آقای مشکوه به زیر زمینی در آن جا منتقل شده بود. من و آقای دانش پژوه تمام بعد از ظهرها در آن زیر زمین کار می‌کردیم، دوستی واقعی ما از آن جا شروع شد و باگذشت زمان تبدیل شد به برادری، زیر و بم احوال یکدیگر را هم که خوب می‌شناختیم.

افشار: و گاهی هم جارو جنجال.

منزوی: جار و جنجال که طبیعت آخوندها است. ولی ما دو تا بچه آخوند گریخته از جرگه‌ی آخوندی بودیم. « شوونیزم» فارسی‌نویسی هم به سرمان زده بود و سعی می‌کردیم، گاهی هم اصرار داشتیم که کلمات فارسی را به کار ببریم و حالا جریان مخالفی پیدا شده است که من اسمش را جریان ارتجاعی می‌گذارم.

کاپیتولاسیون فرهنگی

آقایان از اوضاع اطلاع ندارند، چرا که فقط سرو کارشان با دنیای اروپایی و کشورهای غرب است. نمی‌دانند در کشورهای عربی دور و برما چه می‌گذرد و چه نقشه‌هایی دارند ... آن وقت ما در این شرایط به فکر آنیم که به جای «ضربی» چه واژه‌ای را بگذاریم. ما با ضربی مخالفتی نداریم، ما با این قبیل کلمات مخالف نیستیم. عده‌ای به فکر افتادند که از مصوبات تازه‌ی فرهنگستان‌های عرب استفاده کنند. فکر این عده غلط است. راهشان نادرست است، اینها نمی‌دانند که با این کار خود کاپیتولاسیون فرهنگی را ایجاد می‌کنند. کلمات عربی در قرن‌های پیش به تدریج وارد زبان فارسی شده است. چه کسی می‌گوید این کلمات را دور بریزیم؟ ما باید این کلمات را حفظ کنیم، ولی دستور زبان فارسی را در مورد آنها اعمال کنیم. چرا روزنامه‌ها دستور زبان عربی را در باره‌ی کلمات فارسی اجرا می‌کنند، تجارتی را چرا باید بگوییم تجاری؟ چون عرب‌ها می‌گویند تجاری، خب آمدیم و تجارتی را گفتیم تجاری، طبقاتی را چه کار کنیم؟ بگوییم طبقی؟ این که می‌شود طبقی که روی سر می‌گذارند! آقا جان اصلاً معنی هم عوض می‌شود. هر زبانی باید از دستور مختص خودش پیروی کند. من روش دانش پژوه را می‌پسندم و از آن دفاع می‌کنم، حتی اگر خود ایشان از نظریات سابقشان عدول کرده باشند. ما کاپیتولاسیون فرهنگی عرب را لازم نداریم.

افشار: آقای منزوی، لطفاً از وضع کتابداری در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق بفرمایید که چند مدتی هم در این کتابخانه بودید.

روش رده‌بندی قراردادی

منزوی: کار کتابداری در دانشکده‌ی حقوق بسیار ساده بود، کتاب‌ها در قفسه‌ها به ترتیب قطع بود ولی تقسیم‌بندی موضوعی بر گه‌ای است.

آذرننگ: بر چه اساسی؟

منزوی: و قرار بر این بود که برای موضوعات، بر گه‌های اضافی تهیه شود.

آذرننگ: بر چه اساسی موضوعات را تقسیم می‌کردید؟

منزوی: از روش دیویی پیروی نمی‌کردیم.

افشار: آقای آذرننگ، تقسیم‌بندی موضوعی از روی جدول از پیش ساخته‌ای صورت می‌گرفت. این جدول بر اساس تجارب دانشگاه‌های فرانسه تهیه شده بود.

آذرننگ: پس در واقع یک نوع روش قراردادی بود.

منزوی: بله، روش قراردادی بود. ما در طبقه‌بندی کتاب‌های خاص از تقسیمات ارسطویی و فارابی استفاده می‌کردیم و در برخی موارد هم ناچار تقسیم بندی‌های طبیعی و ابتکاری را به کار می‌بستیم. مثلاً رجال روایت را از رجال غیر روایت تفکیک می‌کردیم. به این شکل فهرست‌های زیادی در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق به صورت علمی تهیه و آماده شد و من بعداً به بیروت رفتم، ولی شنیدم که وضع کتابخانه بسیار خراب شد.

افشار: طبعاً دانش پژوه بیشتر می‌تواند راجع به فن کتابداری در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق برای ما مطالبی بگوید. **دانش پژوه:** در آن جا کتاب‌ها را برحسب قطع می‌چیدند. آقای دکتر صبا که رییس کتابخانه بود، در فرانسه درس خوانده بود و می‌دانید که کتاب‌های کتابخانه‌ی ملی پاریس هم بر حسب قطع چیده شده است. این روش را ادامه داد ولی او معتقد به برگه‌ی تحلیلی هم بود. بعد گفتند کتاب‌ها را تقسیم‌بندی دهدهی کنیم. اگر یادتان باشد آقای افشار، شما برای من یک کتاب در این باره خریدید و خود شما هم این روش را در کتاب‌هایتان ذکر کرده‌اید. مرحوم دکتر بیانی هم با این روش آشنا بود و تقسیمات آن را با تقسیمات علوم موروثی خودمان مطابقت داده بود، زیرا که نمی‌دانستیم نظام رده‌بندی دیویی یا کنگره را در ایران عیناً اجرا کنیم. ما در تقسیم‌بندی کتاب‌ها از روشی آمیخته: آمیخته‌ای از آن دو نظام و روش‌های فرانسوی و اسلامی استفاده کردیم. برای کتاب‌های اروپایی از روش‌های اروپایی استفاده می‌کردیم، ولی برای کتاب‌های اسلامی ناگزیر شده بودیم این روش را پیش بگیریم. چنان چه یادم هست، روزی مرا دعوت کردید در زیر زمین کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران و رفقا هم حاضر شدند و بحث می‌کردیم که چگونه می‌توانیم نظام کنگره را با کتب اسلامی و ایرانی تطبیق بدهیم. اگر یادتان باشد، جنجالی به پا شد و من آن جلسه را ترک کردم. چرا که علمی هست که در چهارچوب نظام کنگره نمی‌گنجد. آن بابایی که نظام کنگره را پی ریخته مسیحی است. در این نظام علوم اسلامی مطابق روش مسیحیت تقسیم شده، بر اساس این نظام عده‌ای آمده بودند و بعضی از کتاب‌ها را برده بودند ذیل عنوان کلریکال، من گفتم آخر ما در اسلام دستگاه آخوندی یعنی سلسله مراتب روحانی رایج میان مسیحیان را نداریم. شما خودتان را پای‌بند و مقید این نظام نکنید. به هر حال ما در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق سه نوع برگه تهیه می‌کردیم: برگه‌ی نام مولف، برگه‌ی عنوان کتاب، و برگه‌موضوعی. کتابخانه‌ی ما در آن وقت تنها کتابخانه‌ای بود که برای کتاب‌های فرنگی هم برگه‌ی عنوان کتاب داشته است. دلیلش هم این است که ایرانیان، به عکس اروپاییان، کتاب‌ها را بر اساس عنوان می‌شناسند. نه به اعتماد مولف، همیشه می‌گویند گلستان، هیچ وقت نمی‌گویند سعدی. می‌گویند کافی، نمی‌گویند کلینی. دانشجویان می‌آمدند و می‌گفتند: مختصری در جامعه‌شناسی و اسم امیل دورکیم را نمی‌گفتند. روی این اصل ما مجبور بودیم برگه‌ی عنوان کتاب هم تهیه کنیم.

نظام هشلهفت شده‌ی دیویی

به یاد دارم در دوره‌ای که آقای سید حسن نصر رییس کتابخانه‌ی دانشکده‌ی ادبیات بود، به دنبال اقداماتی که از پیش صورت گرفته بود، می‌خواستند کتاب‌های فارسی را مطابق نظام دیویی رده‌بندی کنند: ایشان فرستاده بودند دنبال آقای افشار و من برای شور و مشورت، ما بر گردنشان گذاشتیم که دست به ترکیب کتاب‌های اسلامی و ایرانی نزنند و کتاب‌ها را بر حسب قطع بچینند. یادم است که آقای گاردنر، نماینده‌ی یونسکو، که در آن زمان مأموریت داشت از کتابخانه‌های ایران بازدید کند، وقتی روش تنظیم بر اساس قطع ما را دید گفت: «خوب روشی است، دستش نزنید.» بعداً برای بازدید به کتابخانه‌ی دانشکده‌ی ادبیات رفت و پس از بازدید، گفت «این نظام، نظام دیویی مسخ شده است.» ما از آقای دکتر سیاسی هم خواستیم که دستور تبدیل این نظام رده‌بندی را به نظام‌های معمولی خودمان بدهند و ایشان هم دستور دادند. به دنبال آن، دکتر سید جعفر سجادی مأمور ترتیب کتاب‌های اسلامی شده

بود. بنده معتقدم اگر روش خودمان را در پیش بگیریم، بهتر می‌توانیم استاد و دانشجو را به منظوری که دارند برسانیم. باور بفرمایید که هر وقت می‌روم کتابخانه‌ی مرکزی، زجر بزرگی را تحمل می‌کنم. نمی‌دانید خواندن این اعداد عجیب و غریب و طولانی که بر اساس نظام کنگره روی برگه‌ها و کتاب‌ها گذاشته می‌شود، چقدر برای من رنج‌آور است. اکثر اوقات از کتابداران خواهش می‌کنم شماره‌ها را برای من بنویسند. من که حوصله و طاقت این کار را ندارم.

افشار: در قبال عقایدی که دارید، تشریف برده‌اید و کتابخانه‌های دانشگاه هاروارد و پرینستون را هم دیده‌اید که به همین ترتیبات است. البته نظام آنها رده‌بندی کنگره نیست، ولی همه‌ی آنها از نوعی تقسیم‌بندی موضوعی پیروی می‌کنند. آیا جنابعالی در آن کتابخانه‌ها سهولت بیشتری نداشتید؟

نظام طبقه‌بندی کنگره

دانش پژوه: بنده هم کتابخانه‌ی لنین را دیده‌ام و هم کتابخانه‌های لنینگراد را، کتابخانه‌های پاریس و هاروارد، پرینستون و میشیگان را هم دیده‌ام. هیچ کدام از اینها تسلیم نظام کنگره نشده‌اند. البته تا وقتی که بنده در آن کتابخانه‌ها بوده‌ام به خصوص کتابخانه‌ی هاروارد که شش هفت میلیون کتاب هم دارد. چه لزومی دارد که ما از این نظام پیروی کنیم.

افشار: جناب دانش پژوه، سؤال بنده این نبود. منظور عرضم این است که شما چه بخواهید و چه نخواهید در برابر دو نظام قرار گرفته‌اید: یکی روش چیدن کتاب‌ها براساس قطع است که بالمآل به محل قرار گرفتن کتاب‌ها در قفسه کار نداریم و مجبوریم مشخصات کتاب‌ها را از برگه‌های داخل برگه‌دان پیدا کنیم، دیگری نظام موضوعی است. خواه دیویی و کنگره و خواه نظام پرینستون و هاروارد و غیر ذلک. آن چه در این نظام مهم است، این است که شما براساس تربیت موضوعی و یک نظام رده‌بندی به کتاب‌ها هدایت می‌شوید بدون آن که لازم باشد عنوان کتاب با اسم مولف و مترجم را بدانید.

دانش پژوه: به نظر من همان طور که همه‌ی غربی‌ها دوست ندارند روش سنتی و موروثی خود را به این قبیل روش‌ها تبدیل کنند، ما هم نباید از روش پیشینیان خودمان بی‌دلیل دست بکشیم. من در کتابخانه‌ی ملی پاریس شاهد بودم که نظام کنگره را به کار گرفته بودند، بدون آن که جای کتاب‌ها را در مخازن کتاب عوض کرده باشند. درست همان کاری که دکتر منوچهر وصال در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی علوم دانشگاه تهران کرد. به دکتر وصال فشار آورده بودند که رده‌بندی کتابخانه را به نظام دیویی تغییر دهد و او چون کتاب‌ها را بر حسب قطع مرتب کرده بود برگه‌دان جداگانه‌ای ترتیب داد که بر روی هر برگه شماره‌های رده‌بندی دیویی درج شده بود با اشاره به شماره‌ها و قطع، او جای کتاب‌ها را تغییر نداد. شما هم که آقای افشار در کتابخانه‌ی مرکزی کتاب‌های چاپ سنگی را بر اساس قطع چیده‌اید! نظام کنگره برای ما غلط است. نظام کنگره برای ما نا آشنا و ناخوانا است. من نمی‌دانم که چرا باید از سنت‌هایمان دست بکشیم.

افشار: آقای دانش پژوه، البته اگر کتابخانه مراجعه‌کننده‌ی مستقیم نداشته باشد و کتاب‌ها در محلی، در پستویی در زیر زمینی قرار بگیرد، مثل محلی که ما در کتابخانه‌ی مرکزی به کتاب‌های چاپ سنگی داده‌ایم، تفاوت نمی‌کند از چه روشی پیروی کنیم و کتاب‌ها را بر حسب قطع بچینیم یا نچینیم. ولی اگر قرار باشد که مراجعه‌کننده به کتاب‌های کتابخانه دسترسی آزاد و مستقیم داشته باشد، دیگر نمی‌شود کتاب‌ها را بدون توجه به موضوعات آنها در کنارهم چید. مثلاً مرغداری، تصوف، پرورش اندام، علوم خفیه و موسیقی را بغل هم قرار داد.

قطع جانمازی کنار شاهنامه‌ی امیر بهادری

دانش پژوه: در این حالت شما مجبورید دو نوع کتابخانه داشته باشید مانند دانشگاه‌های دیگر جهان: یک کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاهی و به تعداد دانشکده‌ها کتابخانه‌های دانشکده‌ای. من هفتاد و پنج روز در کتابخانه‌ی دانشگاه لوس-انجلس کار کرده‌ام. در کتابخانه‌ی مرکزی آن جا، دانشجو حق ورود به مخزن کتاب را ندارد، مگر که به مدارج خاصی از تحقیق رسیده باشد. در عوض در کتابخانه‌ی دانشکده‌ای این دانشگاه، دانشجویان به مخزن کتاب‌ها دسترسی آزاد دارند. بنده تصور می‌کنم که ما هم در دانشگاه دو نوع مراجعه کننده بیشتر نداریم دانشجو و محقق، دانشجو می‌تواند به کتابخانه‌ی دانشکده‌ها رجوع کند. شما برای این صنف هر نظامی را که می‌خواهید بکار ببرید. اما کتابخانه‌ی محققین را که کتابخانه‌ی دانشگاهی است، بنده معتقد نیستم بر اساس نظام‌های دیوبندی و کنگره و امثال آن‌ها سازمان بدهیم. شما چطور می‌توانید قطع‌های مختلف را کنار هم بگذارید، شما می‌خواهید کتاب قطع جانمازی را بگذارید کنار شاهنامه‌ی امیر بهادر و کتاب چاپ سنگی گرانبها را بغل کتاب جیبی دو تومانی.

آذرنگ: آقای دانش پژوه، آقای افشار جواب شما را دادند. کتاب‌های چاپ سنگی، نسخ نادر و نفیس و کتاب‌های نایاب را جدا می‌کنید، ولی بقیه‌ی کتاب‌ها را، کتاب‌هایی را که بتوان از بازار خرید ...

دانش پژوه: آن همان کتابخانه‌ی دانشکده‌ای است. قبول دارم، حرفی ندارم.

افشار: آقای دانش پژوه سؤال من به این کتابخانه، یا کتابخانه‌هایی که جنابعالی و بنده در آنها کار کرده‌ایم منحصر نمی‌شود. به طور کلی و در اصل مطلب حرف می‌زنیم. وقتی سرکار و بنده در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق کار می‌کردیم، زمان اقتضا می‌کرد که کتابخانه با روش قفسه‌ی بسته اداره شود و طوری بود که لزومی نداشت دانشجو به کتاب دسترسی آزاد داشته باشد. حالا زمان روش دیگری را اقتضا می‌کند. امروزه دانشجو کتاب می‌خواهد و می‌خواهد خودش کتابخانه درست کند. فشار می‌آورد که به مجموعه‌ی کتابخانه دسترسی آزاد و بی‌مانع داشته باشد. بنابر این تصدیق می‌فرمایید که اگر نظام کتابخانه موضوعی نباشد، استفاده‌ی وسیع و آسان برایش غیر ممکن خواهد بود.

علایم جفری و رملی

دانش پژوه: عرض کردم که بنده حرفی ندارم. شما هر روشی را می‌خواهید برای کتابخانه اختیار کنید، اما محقق را در کتابخانه‌های تحقیقی گرفتار این علایم جفری و رملی و جبر و مقابله‌ای نکنید!

افشار: شما در تحقیق فقط به رشته‌ی علوم اسلامی نگاه می‌کنید. وقتی می‌گویید محقق نباید نگاهتان منحصر به این باشد که محقق علوم انسانی است یا فیزیک اتمی. هر محقق در هر رشته‌ای محقق است. برای کتابدار فرق نمی‌کند.

دانش پژوه: البته محقق، محقق است. تفاوت نمی‌کند، من با تقسیم‌بندی موضوعی مخالف نیستم. من می‌گویم هر قومی برای خود سنتی دارد، این سنت را از بین نبرید.

آذرنگ: پس در واقع شما با نظام‌های رده‌بندی دیوبندی و کنگره مخالفید.

دانش پژوه: نه، من با آنها هم مخالف نیستم. من می‌گویم این نظام را در کتابخانه‌های ما اجرا نکنید.

آذرننگ: آقای دانش پژوه، مهم این است که فی‌المثل کتاب‌های شیمی و فیزیک در یک نظام کنار هم قرار گیرد، مهم نیست که حتماً فلان نظام رده‌بندی بکار گرفته شود یا بهمان نظام.

دانش پژوه: بکنید، من حرفی ندارم.

آذرننگ: پس نکته‌ای که آقای افشار گفتند صحیح است. شما از اعمال روش‌های خارجی نسبت به حوزه‌های معارف اسلامی و ایرانی حساسیت دارید.

دانش پژوه: من می‌گویم ما را مجبور نکنید که علوم موروثی خودمان را در قالب دیگری بریزیم. آخر من به ماوراء الطبیعه‌ی ابن رشد چه شماره‌ای بدهم؟

آذرننگ: این که اشکالی ندارد، نظام‌های رده‌بندی را بسط و گسترش می‌دهند. مثل کاری که در گسترش بخش‌های مربوط به اسلام و زبان‌ها و ادبیات ایرانی در ایران کرده‌اند.

دانش پژوه: ممکن است، اما ماهیت کتاب برای من مطرح است. من این اعداد را نه می‌فهمم و نه می‌توانم حفظ کنم و نه می‌خواهم وقتم را هدر دهم و آنها را بفهمم.

افشار: بهر حال عدد حالت « نشانه‌ای » دارد، چه در نظام موضوعی و چه در روش قطع.

فهرست موضوعی

نورانی: آقای دانش پژوه، جنابعالی بیشتر از آن که کتابدار باشید، کتاب‌شناس و فهرست‌نگار هستید. کتابداران بالاخره این مسایل را حل خواهند کرد. برویم بر سر اصل مطلب که موضوع فهرست و فهرست‌نگاری است. البته این اصطلاحات اخیر هم از ابداعات شماست، باشد. شما فرمودید که چند مجلد فهرست کتب اهدایی آقای مشکوه را با همکاری علینقی منزوی نوشته‌اید. به تدریج و در جریان عمل دریافته‌اید که بسیاری از مجموعه‌ها، بی‌فهرست می‌ماند. مثلاً مجموعه‌ای دارید که پنجاه کتاب دارد، شش کتاب آن در فلسفه می‌آید، چهار کتاب عرفان و ... پس از مشاهده‌ی این نقص و عیب براساس شماره‌ی ثبت کتابخانه فهرست کرده‌اید. شما بدین نحو برای هفت مجلد فهرست کتب وقفی مشکوه، یک فهرست‌واره تهیه کرده‌اید که مورد استفاده‌ی ما هم هست. ولی در فهرست کتاب‌های خطی دانشگاه اشکال موضوعی کماکان به قوت خودش باقی است. ملاحظه بفرمایید، شما فهرست کتاب‌های دانشگاه را در پانزده مجلد تهیه کرده‌اید.

افشار: و با این وصف یعنی هشت جلد آن اشکال دارد.

دانش پژوه: بله، به این اشکال معترفم.

نورانی: و یک مجلد فهرست دانشکده‌ی حقوق و سه مجلد فهرست دانشکده‌ی ادبیات.

دانش پژوه: تقریباً چهل مجلد.

نورانی: بسیار خوب، عمده‌ی فهرست‌های شما فاقد فهرست موضوعی است. وظیفه‌ی شما در قبال محققین ایجاب می‌کند که برای تمام نسخه‌های خطی که فهرست کرده‌اید، یک فهرست موضوعی تهیه کنید.

دانش پژوه: این کار، کار من نیست، کار امثال احمد منزوی است. کار کسی است که فهرست جامع و مشترک (کلکتیو) می‌نویسد.

نورانی: آقای دانش پژوه ممکن است بفرمایید یک فهرست‌نگار چه هنری را باید در کار فهرست‌نگاری به کار ببرد؟ بنده از استقرای فهرست‌های موجود در می‌یابم که فهرست‌نگاران کوشیده‌اند به چند سوال جواب دهند:

1- مولف کتاب کیست؟

2- نام آن چیست؟

3- کتاب درباره‌ی چیست؟

4- نوع خط چیست و نوع کاغذ کتاب از چیست؟ و کاتب آن کیست و در چه تاریخی تألیف و تحریر شده است؟ در واقع همین سؤال سوم است که جهات فنی دارد. منظورم از ذکر این مقدمه اشاره به این نکته بود که عموم فهرست‌نگاران به این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند، اما نه یکسان و یک نواخت.

کتاب‌شناسی

دانش پژوه: پیش از هر چیز باید عرض کنم که به اعتقاد من نخستین شرط در کار کتاب‌شناسی دانستن زبان عربی است، حتی اگر کسی بخواهد کتاب فارسی را فهرست کند عربی نداند، کمیتش لنگ است. حتی باید با زبان ترکی هم، ولو اندک آشنا باشد، و الا گرفتار می‌شود. کتاب‌شناس باید تا حدودی به علوم‌ی که در باره‌ی آنها در کتاب‌های مورد فهرست بحث شده، آشنایی داشته باشد. به طور مثال باید رمل را از جفر باز شناسد. فرق صرف و نحو و نرد و شطرنج را بداند. بدیع را از عروض تمیز دهد. به علوم اسلامی و معارف ایرانی آگاهی کافی داشته باشد. تاریخ ادبیات و فلسفه بداند. لازم نیست ادیب باشد، اما واجب است شعرا و ادبا را بشناسد. خلاصه، آن که در برابر کتابی که قرار می‌گیرد، خالی‌الذهن و ناآگاه نباشد، قطع نظر از اینها حداقل به یک یا دو زبان خارجی آشنایی داشته باشد؛ و گرنه نمی‌تواند فهرست‌نویسی کند.

نورانی: چرا نمی‌تواند؟

دانش پژوه: برای این که بسیاری از این کتاب‌ها را اروپاییان توصیف کرده‌اند. ناچار کتاب‌شناس باید مقالات آنها را بخواند. شما بندرت به کتابی بر می‌خورید که اروپایی در باره‌ی آن مقاله یا مطلبی نوشته باشد یا آن را فهرست نکرده باشد. بعد آن چه به عقیده‌ی من برای کتاب‌شناس لازم است، آشنایی وسیع با مراجع است. مثلاً همین امروز صبح بنده نتوانستم عنوان کتابی را بر روی میکروفیلم درست بخوانم. رفتم و مقدمه‌ای را که استاد جلال‌الدین همایی بر نسخه‌ی چاپی آن نوشته‌اند، خواندم؛ برای این که این کتاب را ایشان در آن مقدمه توصیف کرده‌اند. نسبت به کلمه‌ی دیگری هم شک داشتم و با زحمت بسیار به جلد ششم فهرست مجلس تألیف مرحوم سعید نفیسی راه بروم و بالاخره مشکلم را حل کردم. بنا بر این در کتاب‌شناسی آشنایی با مراجع بسیار مهم است. فهرست‌نگار اگر مراجع را از نظر دور دارد، قطعاً مرتکب خطا می‌شود. اخیراً فهرستی در شوروی منتشر شده از طرف پیر مرد عالم کتاب‌شناس طراز اول به نام میکلی‌خوما کلایا، کتابی است در پانصد صفحه در باره‌ی کتاب‌های تاریخی فارسی. این کتاب آیتی است در مآخذ شناسی، برای یک کتاب کوچک در باره‌ی شاه طهماسب نیم صفحه مآخذ می‌دهد. می‌دانید، این کار چه حسنی دارد؟ حسنش این است که محقق نهایت استفاده را می‌برد، باید به یاد داشته باشیم که فهرست‌نگار خادم محقق است.

آذرنگ: آقای دانش پژوه، پس جنابعالی برای کار کتاب‌شناسی، شش شرط قایل هستید.

امیر فریار: ببخشید آقای دانش پژوه، این شروط شما اعم است؟ یعنی هر کسی که بخواهد هر نوع فهرستی بنویسد، باید حائز این شرایط باشد؟

دانش پژوه: بله، به طور اعم و برای هر فهرستی، فرق هم نمی‌کند که فهرست چه زبانی یا چه دانشی باشد. متأسفم که این روزها شاهد کار فهرست‌نگارانی هستیم که هیچ‌یک از این شرایط را ندارند.

آذرنگ: پس تحصیل در مدرسه‌ی کتابداری باطل است و با آن تحصیلات هیچ‌کدام از این شروط تأمین نمی‌شود!

دانش پژوه: در این مورد من با کتاب‌شناسی کار دارم، نه کتابداری.

آذرنگ: مگر شما بین کتابدار و کتاب‌شناس فرق نمی‌گذارید؟

دانش پژوه: کتابدار کسی است که اداره‌ی کتابخانه به او سپرده می‌شود.

آذرنگ: مقصود عرضم این است که مگر شما کتاب‌شناسی و کتابداری را دو علم مستقل از هم می‌دانید؟

دانش پژوه: می‌خواهید علم باشد، باشد. کتابداری مسئله‌اش از کتاب‌شناسی جدا است، به کتابدار اصولی می‌آموزند و او مطابق این اصول عمل می‌کند. خصوصاً کار کتابدار بیشتر ناظر به کتاب‌های چاپی است؛ یعنی کتاب‌هایی که به هر صورت تکلیفشان روشن است. کتابدار با نسخه‌های خطی کار چندانی ندارد.

افشار: درست مثل این می‌ماند که یک متخصص در آزمایشگاه به کمک دستگاه‌ها، نتیجه‌ی یک آزمایش را معلوم کند و دانشمندی در آزمایشگاهی دیگر میکروبی را کشف کند، تا حالا کار این دو از هم جدا بوده است.

کتاب‌شناسی، دانش‌شناسی

دانش پژوه: مدتی پیش به اصرار من چهار یا هشت جزء از یک کتاب نایاب قدیمی را خریدند. من برای شناسایی این کتاب مجبور شدم تعداد عظیمی کتاب بخوانم و سرانجام با مشقت بسیار کتاب را شناسایی کردم. برای کتاب‌شناس شدن چاره‌ای جز این نیست. دانشمندان ما از ابن ندیم و ابن سینا و فارابی گرفته تا جابر بن حیان و امثالهم همه کتاب‌شناس بوده‌اند. به اعتقاد من، کتاب‌شناسی، دانش‌شناسی است.

آذرنگ: دانش‌شناسی اصطلاح شما است؟

دانش پژوه: بله، لازمه‌ی کتاب‌شناسی، دانش‌شناسی است. اما مورد نسخه‌شناسی نکته‌هایی هست بسیار دقیق و تخصصی. البته بنده هیچ ادعایی در این زمینه ندارم نسخه‌شناس باید اول از همه خط‌شناس باشد.

آذرنگ: گذشته از آن شش شرط؟

دانش پژوه: بله، آن‌ها شرایط کتاب‌شناسی بود و این‌ها از شرایط نسخه‌شناسی است.

افشار: ملاحظه بفرمایید، الان هستند کسانی که کارشان نسخه‌شناسی است، بی‌آن که مثلاً بدانند فلان کتاب از ابوریحان است یا رازی. می‌توانند نوع خط و جنس کاغذ را بگویند و تشخیص بدهند تاریخ کتابت کتاب را و تمیز بدهند جنبه‌های مادی اثر را.

دانش پژوه: نسخه‌شناس باید حتماً جلدشناس باشد. کتاب‌هایی داریم که فقط در باره‌ی جلد است. حتی یک اروپایی هم در این باره کتابی نوشته، متنی هم آقای افشار در مجله‌ی فرهنگ ایران زمین در باره‌ی جلد چاپ کرده‌اند. دو کتاب هم در باره‌ی تجلید به عربی هست که چاپ شده است. نسخه‌شناس کاغذ را هم باید بشناسد.

آذرنگ: در واقع عناصر مادی کتاب را باید بشناسد.

دانش پژوه: بله، اتفاقاً مقاله‌ای پیدا کردم از یک فرانسوی راجع به کاغذ سمرقندی، این شخص کاغذ را برده در آزمایشگاه و تجزیه کرده ولی مطالبی از لحاظ تاریخی ننوشته است. بنده از این مقاله چیزی در نیافتم. به هر حال انواع کاغذ هست، مثل سمرقندی، استانبولی، بغدادی، اصفهانی. من فقط یک نفر را می‌شناسم در تهران و آن دانشمند محترم جعفر سلطان القرای است که به علم و اطلاع ایشان در کاغذشناسی و خط و جلدشناسی ایمان دارم. بعد هم باید مرکب را شناخت و به رنگ‌سازی هم آشنا بود. اتفاقاً من دو کتاب رنگ‌سازی پیدا کردم و تصحیح کردم که زیر چاپ است. باید نسخه‌شناس رنگ‌های لاجورد و شنگرف و زعفرانی را از هم باز بشناسد. نسخه‌شناس باید خط‌شناس باشد و انواع خط‌ها را از هم تمیز دهد. در یکی از کشورها اسمش را نمی‌برم، کسی به فهرست‌نگاران آن

جا گفت که چرا خط خود را نمی‌نویسید، جواب دادند که لزومی ندارد. چون خطشان را تغییر داده‌اند خطوط را از هم تشخیص نمی‌دهند. به این لحاظ می‌گویند لزومی ندارد. عرب‌ها هم چون به خط ما بی‌اعتنا هستند، به خط ما می‌گویند تعلیق فارسی. شما می‌دانید که تعلیق غیر از نستعلیق است. ما در حال حاضر تعلیق نداریم ولی پیش‌ها داشتیم. گذشته از خط‌شناسی، نسخه‌شناس باید خطاط‌شناس هم باشد و احوال خوشنویسان را خوب بشناسد. من چون خودم خوشنویسان را نمی‌شناسم، هرگاه به موردی بر بخورم کتاب دکتر مهدی بیانی را باز می‌کنم و مشکلم را حل می‌کنم. پس نسخه‌شناس ناگزیر است که کاغذ، مرکب، رنگ، انواع خطوط و خوشنویسان و جلد را بشناسد.

منزوی: هنرهای تزئینی چطور؟

دانش پژوه: بله، گرفتار مینیاتور هم هست. باید نقاشان را بشناسد متأسفانه هنوز کتابی که نقاشان و کارشان را معرفی کند، در دست ما نیست. اما اروپاییان صدها کتاب در باره‌ی نقاشان ما و آثار آنان نوشته‌اند. گذشته از اینها نسخه‌شناس باید کتابی را که تاریخ آن معلوم نیست، از راه کاغذ، مرکب، نوع خط، نوع جلد و غیره تعیین تاریخ کند. **نورانی:** اگر کتابی آغاز و انجام نداشت و اسم مؤلف آن هم نبود، فهرست‌نگار چه باید بکند؟

دانش پژوه: چاره نیست، جز آن که کتاب را سراسر بخواند. چندی پیش کتابی به دست من رسید از یک عالم و فیلسوف درجه‌ی اول شیعی که در قرن یازدهم نوشته شده است. با مرارت بسیار بالاخره فهمیدم که کتاب از آن کیست. از قضا نسخه‌ی دیگرش را هم پیدا کردیم.

مثل دیگر کتابی به دستم رسید از سید داماد، که نه سر داشت و نه ته. اوراقش هم پریشان بود. این کتاب را با خواندن و مقایسه کردن، توانستیم بشناسیم اگر کتابی به دست فهرست‌نگار برسد، که قابل تشخیص و بازشناسی نباشد، فهرست‌نگار باید کتاب را بخواند، فصول و ابواب را بنویسد و قید کند که کتاب فاقد آغاز و انجام است. حتی پس و پیش شدن فصل‌ها را هم ذکر کند. اگر کتاب فصل‌بندی ندارد، کتاب‌شناس باید مطالب مهم کتاب را ذکر کند. این قراین به شناخت کتاب سر انجام کمک می‌کند.

افشار: شاید به علت پیدا شدن نسخه‌ی کاملی از آن کتاب یا آشنایی که ممکن است شخص دیگر به کتاب داشته باشد، کم‌کم آن نسخه شناخته شود.

دانش پژوه: اتفاقاً بنده به کرات به این قبیل موارد برخورد کرده‌ام.

عقاید دیگر دانش پژوه

افشار: فکر می‌کنم حالا نوبت آقای دکتر دانشی است که در عقاید مرتجعانه‌ی شما صحبتی بکنند. چطور می‌شود با این علوم دکومانتاسیون فعلی ...

دانش پژوه: خوب بفرمایید، بنده یاد می‌گیرم، گفتم که من هیچم.

دانشی: خواهش می‌کنم استاد. حقیقت این است که من با مشکلی به این جا آمده‌ام. وقتی آقای آذرنگ گفتند چنین جلسه‌ای هست، واقعاً مشتاق شدم. مشکل من از این قرار است که در حال حاضر، همراه پیشرفت‌های اقتصادی، اجتماعی، صنعتی و غیره در گوشه و کنار اقدام به ایجاد مراکزی کرده‌اند به عنوان‌های مرکز اسناد، مرکز مدارک، مرکز دکومانتاسیون و حتی مراکز اطلاعات. حقیقت این است که در این مسئله من یک مقدار شک و تردید دارم و مقداری هم مشکل، حتماً شما می‌توانید این مشکل را حل کنید. شک من از این جا است که با توجه به مقاله-ای که حدود دو سال پیش ایرج افشار در باب مسایل کتابداری و تفکر ملی در راهنمای کتاب نوشته بودند، می‌بینیم که اوضاع وخیم‌تر از وضع کتابداری جدید است؛ به این علت که ما شده‌ایم مصرف‌کننده‌ی نظام‌های

خارجی. این نظام‌ها با انگیزه‌های تجارتي تولید شده و با هیئت تکنولوژی مدرن فریبنده و اغواگر عرضه می‌شود و این جا هم بی‌درنگ خریداری می‌شود. فی‌المثل شما ماهواره‌ای اجاره می‌کنید یا دکمه‌ی دستگاهی را می‌فشارید و از آن سر دنیا تمام اطلاعات در یک زمینه‌ی خاص روی پرده‌ی تلویزیون ظاهر می‌شود. این به خودی خود بسیار خوب و پسندیده هم هست، اما نگرانی من از این است که تکلیف کسانی امثال جناب عالی و آقای افشار چه می‌شود. کسانی که به زعم من علاقه‌شان به انتقال اطلاعات بوده و با تهیه‌ی همین فهرست‌ها و کتاب‌شناسی‌ها اطلاعات را به دیگران منتقل کرده‌اند. ملاحظه بفرمایید در یک سو با فشاردادن یک دکمه قضیه حل می‌شود و در سوی دیگر اطلاعات در دستگاه‌هایی که اسماً پژوهشی هستند و جاهای دیگر تولید می‌شود، بدون آن که قابل دسترسی و دستیابی باشد. اگر این شیفتگی شما به دیگران سرایت نکند که ظاهراً هم اوضاع و احوال هم چنین چیزی را نشان نمی‌دهد - پس در آینده‌ای نه چندان دور ما صرفاً مصرف‌کننده‌ی اطلاعات خارجی خواهیم بود و نسبت به آن چه در مملکت به وجود آمده و به وجود می‌آید، جاهل و نادان.

کشاورزی ایران و سیستم اگریس

به عنوان مثال خدمتتان عرض کنم، روزی در محضر یکی از آقایان بودم که دست اندرکار همین مسایل است. صحبت از کشاورزی شد، ایشان گفتند که آقا این حرف‌ها چیست که شما می‌زنید؟ این مقوله‌ی اطلاعات داخلی، چه سیغهای است؟ ما اگر بخواهیم بدانیم که در نطنز یا یزد در مورد کشت و کار چه تجارتي هست، می‌آییم و کامپیوتر می‌خریم و سیستم بین‌المللی «اگریس» را هم می‌بریم روی کامپیوتر و جواب تمام سئوالات کشاورزیمان را می‌گیریم. این شخص اصلاً منکر وجود اطلاعات سینه به سینه در ایران بود. من مجموعه‌ی مختصری را که در زمینه‌ی کشاورزی تهیه شده به او نشان دادم و هر چه سعی کردم به ایشان تفهیم کنم که ما در ایران اطلاعات تولید شده بسیار داریم، ولی نداشتن وسایل و امکانات و بی‌توجهی این مشکلات را به وجود آورده، نشد که نشد.

از کتاب‌شناسی تا «دکوماناسیون»

من به خاطر کار خودم مجبور شدم بررسی بکنم و ببینم مغرب زمین در زمینه‌ی انتقال علوم و تکنولوژی از قرن هفدهم به بعد چه کرده است. بالاخره به این نتیجه رسیدم که تمام توجه در این سه قرن به کتاب‌شناسی معطوف بوده، گروه زیادی از اهل فضل با زجر و مرارت اطلاعات را در قالب کتاب‌شناسی عرضه کرده‌اند. دولت‌هایشان هم حمایت کرده، حتی بخش خصوصی هم دست اندرکار شده و بالاخره کار به آن جا رسیده که تصمیم گرفته‌اند این اطلاعات را در یک جا متمرکز کنند و اسمش را بگذارند مرکز اسناد یا مرکز مدارک و ابزار و ادوات جدید را به خدمت بگیرند و کم‌کم کار را به آن جا برسانند که با یک دکمه به اطلاعات یا مدارک دلخواهشان دست یابند. خب آقای دانش پژوه ما حصل این سیر و تحول اروپایی دارد به صورت کالای مصرفی به ایران و البته کشورهای دیگر هم وارد می‌شود، بالاخره به نظر شما چه باید کرد، شما چه راهی پیشنهاد می‌کنید.

مستوفیان و علم «انفورمانسیون»

دانش پژوه: تصور می‌کنم آقای ایرج افشار بیشتر از بنده صلاحیت داشته باشند که جواب جنابعالی را بدهند. بنده فقط دو سه کلمه عرض می‌کنم. به اعتقاد من، باید همان کاری را کرد که مستوفیان قدیم ما با همان امکاناتشان می‌کردند. در هر شهری یک مستوفی همه‌ی اطلاعات مربوط به مردم‌شناسی، نژادشناسی، کشاورزی، مالیات و غیره را گرد می‌آورد و به دفاتر دولتی استان و مرکز منتقل می‌کرد. مثل همان کتابچه‌هایی که به همت اعتمادالسلطنه ...

حاوی اطلاعات جامعی نسبت به هر شهر تهیه شده است و به طور خطی در کتابخانه‌ی سلطنتی و کتابخانه‌ی ملی ملک است.

افشار: یعنی کتابچه‌های ولایتی.

دانش پژوه: بله، اطلاعات را از ولایات گرفتند. علما را وادار کردند شرح حال علمای هر ولایت را بدهند، مستوفیان و وزراء را واداشتند که اوضاع مالیاتی و کشاورزی را بنویسند. مثلاً چند کتابچه راجع به قم داریم. در باره‌ی جاهای دیگر هم داریم، شما هم باید چنین کاری را بکنید. این قدر غرب زده نشوید، درست است که ما بسیاری چیزها را از غرب گرفته‌ایم، اما فرهنگ و تمدن خود را از نظر دور نداشته‌ایم. این درست است که از بروکلمان غربی یاد گرفته‌ایم فهرست جامع بنویسیم. مگر به دست که، فوآدسزگین ترک مسلمان هم یاد گرفته و احمد منزوی هم به فارسی فهرست جامع نوشته است - اما ضمناً مقصودم این است که شما علمی را که مستوفیان به روش‌ها و ابزارهای ساده و ابتدایی کرده‌اند، می‌توانید با ابزارهای پیچیده‌تر و روش‌های آمیخته‌تری انجام بدهید. باید اطلاعات پراکنده‌ی از میان رفتنی را به دست بی‌آورید، چه اشکالی دارد؟ اسناد را جمع کنید، قباله‌ها را جمع کنید، بنچاق‌ها را گردآوری کنید، اینها را مطالعه کنید تا بتوانید پی به اوضاع و احوال تاریخی و اجتماعی ببرید، از راه دیگری خیال نمی‌کنم موفق بشوید.

دانشی: درست است، ولی لازم باشد تشکیلاتی به وجود بیاید که به کار اعتلای کتاب‌شناسی بپردازد؟ می‌دانید که انتشارات تنها به کتاب منحصر نمی‌شود. گزارش‌ها، جزوه‌ها، تحقیق‌ها، مقاله‌ها روی هم رفته انبوهی از اطلاعات را می‌سازند و روز به روز هم این اطلاعات انبوه‌تر می‌شود. این را نمی‌شود به حال خودش رها کرد؛ بایستی فهرستی، تشکیلات سازمان یافته‌ای و حساب و کتابی داشته باشد.

دانش پژوه: من نمی‌توانم اظهار نظر بکنم. من از اداره‌سازی چیزی نمی‌دانم، باید ببینیم نظر آقایان چیست. به نظر من شما باید تا می‌توانید اطلاعات را ثبت و ضبط بکنید. فهرست‌نگاری هم همین طور شروع شد، هیچ کس به من نگفت فهرست بکنم، اگر نمی‌کردم حقوقم قطع نمی‌شد.

افشار: اما همه‌ی آنهایی که حقوقشان هم قطع نمی‌شود، کاری نمی‌کنند، همه مثل شما فکر نکرده‌اند.

دانش پژوه: به آقای ایرج افشار هم که دنیا او را به عنوان کتاب‌شناس و ایران‌شناس می‌شناسد، هیچ کس نگفته است فهرست بنویس. اگر فهرست‌نگاری نکند یا راهنمای کتاب را منتشر نکند. کسی به او چیزی نمی‌گوید، به همین نحو کارهای دو برادر احمد یا علینقی منزوی، من سید محمدباقر حجتی را در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی الهیات واداشتم جلد دوم فهرست الهیات را بنویسد. او در جلد اولش همکار من بود. از بابت این کارها چه چیزی من گرفتم یا او، شاید در قبال چنان زحمتی آقای مدرس رضوی که رییس کتابخانه بود مبلغی مختصر از مرحوم بدیع الزمان فروزان‌فر گرفته باشند و به او داده باشند. شما بیاید و اشخاص شیفته تربیت کنید.

انجمنی بی‌انجمن

منزوی: آقای دانش پژوه، به نظر من سؤال آقای دکتر دانشی این است: چه کار کنیم تا کسانی که اطلاعاتی دارند، دور هم جمع شوند و راهنماهای جامعی بنویسند.

دانش پژوه: خدا حفظ کند دکتر صبا را، همیشه می‌گفت با اداره و مرکز درست کردن کار ما درست نمی‌شود. البته خودش تنها یک جایی را درست کرده بود ولی برای آن که کتاب‌هایی ظریف چاپ کند..

افشار: انجمن دوستداران کتاب.

دانش پژوه: بله، اما گفت می‌خواهم انجمنی باشد بی‌انجمن. همین طور هم بود: خودش بود و خودش، هم او بود که مشوق چاپ فهرست نسخه‌های خطی دانشکده‌ی حقوق شد، شما هم افراد علاقه‌مند و شیفته تربیت کنید؛ به‌گرد سازمان و تشکیلات درست کردن نروید.

منزوی: اگر اصولی باشد، چه اشکالی دارد؟ الان بنده از همین جلسه استفاده کردم.

دانش پژوه: این جور نشست و برخاست‌ها که دوستانه است، اشکالی ندارد.

باید به دولت حالی کنید

افشار: آقای دانش پژوه، شما جواب آقای دکتر دانشی را ندادید مسئله‌ای که ایشان طرح کردند، بسیار مهم است. در مملکت ما وفور اطلاعاتی هست که ناشناخته مانده، گناهِش هم به‌گردن دستگاه‌های دولتی است که نه اطلاعات را واقعا جمع‌آوری می‌کنند و نه اطلاعات خودشان را پخش می‌کنند. به علاوه معمولاً مخفی می‌کنند و در دسترس علاقه‌مندان قرار نمی‌دهند. به معاذیر مختلف آن‌ها را محرمانه هم می‌دانند! آقای دکتر دانشی در مرکزی کار می‌کند که هر دری می‌زند تا اطلاعات تولید شده در سطح مملکت را جمع‌آوری کند، به نتیجه نمی‌رسد، پس چه باید کرد؟ آیا نباید دستگاه‌های دولتی هم آوازی و هم‌فکری و همکاری بکنند و هرچه که به هر صورت در سطح مملکت چاپ و نشر می‌شود، فی‌المثل در دستگاه متبوع ایشان متمرکز بشود و وسیله‌ی اطلاع و انتقال این‌ها فراهم بیاید؟

دانش پژوه: به دولت حالی کنید!

افشار: اتفاقاً اشکال در همین است. سال گذشته در کتابخانه‌ی مرکز نمایشگاه انتشارات دولتی بر پا کردیم. یکی از مقامات مسئول دولت که علاقه‌مند هم هست از نمایشگاه بازدید کرد و کلی تعریف و تمجید کرد. من به ایشان گفتم که سازمان شما در دو کیلومتری ماست و ده سال است از آن‌ها می‌خواهیم انتشاراتشان را برای ما بفرستند، ایشان قول دادند که حتما خواهند فرستاد و دستور هم داده‌اند ولی زیر دست‌ها برایشان فرقی نمی‌کند، چرا؟ جوابش روشن است؛ دستگاه‌ها علاقه‌ای به این کارها ندارند. اعضا اداره‌چی هستند، کتاب را چاپ می‌کنند تا فقط تعدادی را برای گروهی از رجال و اشخاص دم‌مرگی که فقط جلد کتاب را می‌بینند، بفرستند. این است که شما نمی‌توانید به اطلاعات دسترسی داشته باشید. کتاب‌شناسی ملی را نگاه کنید، چند در صد آثاری که در این مملکت چاپ می‌شود، در این کتاب‌شناسی درج است؟ غیر از آن تعدادی که حسب‌الوظیفه می‌آیند تا نمره بگیرند؟ ولی چه بسیار کتاب‌ها که مؤسسات دولتی چاپ می‌کنند که فهرستش در این کتاب‌شناسی نیست. فهرست کتاب‌های شهرستان‌ها هم به طور تصادفی در آن هست.

قلم من بشکند

قلم من بشکند که به همت جمال میرصادقی مقدمات کتاب‌شناسی ملی را راه انداختم، چرا همت نیست که فهرست‌های چند وزارتخانه را در کتاب‌شناسی وارد کنند. اگر این کار، کار شخصی بود، از روی علاقه بود، شاید به این وضع فلاکت بار دچار نمی‌شد. خدا سلامت‌ش بدارد آقای پیروان، رییس کتابخانه‌ی مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه‌ی لندن و استاد کتاب‌شناسی را، سفری آمده بود به ایران. دو سه جزوه روی میز من بود که به زور از من گرفت. با تعجب پرسیدم که این‌ها را برای چه می‌خواهی؟ در جواب من عبارت قشنگی گفت:

More and more Publications.
More and more informations.
More and more documents.

کلمات جفنگ

یعنی. بیشتر و بیشتر نشریه ...

دانش پژوه: هر چه بیشتر سند، هر چه بیشتر اطلاعات ...

افشار: این « هر چه بیشتر » هم از کلمات جفنگی است که تازه درست کرده‌اند!!! بله، بیشتر و بیشتر سند. در کتاب-شناسی هم باید بمانند آن عالمی بود که انگیزه‌ی کشف میکرب یک دم رهایش نمی‌کرد. مگر فؤاد سزگین عضو دستگاهی است؟ مگر کسی به او پول می‌دهد، از جیب خودش دارد مخارج کارش را تأمین می‌کند. چرا؟ برای این که دنباله‌ی کارهای بروکلیمان گسسته نشود. آقای دکتر دانشی، گرفتاری اینها است. فکرش را بکنید، خیال می‌کنم از مدرسه‌ی کتابداری ما دویست و خرده‌ای فوق لیسانس فارغ التحصیل شده باشد. اما بگویید چند نفر از آنها واقعاً - آقای آذرنگ می‌تواند بگوید - با دلبستگی و شیفتگی کار می‌کنند. فکر نمی‌کنم از ده یا بیست نفر متجاوز باشند. خودشان هم می‌دانند.

آذرنگ: این رقم خوش بینانه است.

دانش پژوه: آقای افشار، استاد تا استاد هم فرق می‌کند. در غیاب شما، من درستان را می‌دادم. دانشجویان را واداشتم فهرست برخی از کتاب‌های علمی را از کتاب‌شناسی‌های معتبر استخراج و ترجمه کنند. برگه‌هایی را که این دانشجویان تهیه کرده‌اند، هنوز هم نزد من است و واقعا برای من قابل استفاده است. شما باید شاگرد را وادار بکنید که یک کار اساسی بکند که برای مملکت مفید باشد.

آذرنگ: به نظر من اصلا مهم نیست که کار، مفید به حال استاد و دانشکده باشد، مهم این است که شاگرد راه شما را ادامه دهد و سنت به وجود بیاید و حفظ شود.

دانش پژوه: دنباله‌ی سنت را، باید همین دانشکده‌ها بگیرند.

آذرنگ: نه، ملاحظه بفرمایید! مگر آن عده‌ای را که شما در یک دوره تربیت کرده‌اید، راه شما را ادامه داده‌اند؟

نسل من، نسل تو

دانش پژوه: من که هیچ‌کس را تربیت نکرده‌ام. چند سالی بود که به دانشکده‌ی کتابداری گفته بودم دو تا شاگرد به من بدهید تا فهرست‌نویس تربیت کنم. ندادند، نمی‌توانند هم بدهند. آقای وزیر فرهنگ به من گفتند که فهرست موسیقی شما خیلی خوب است ولی آیا کسی را تربیت کرده‌اید که دنبال کار شما را بگیرد؟ گفتم: من گفتم ولی کسی نیامد. شخصی را آقای دکتر برکشلی فرستاد، گفتم باید حتماً عربی بداند. متأسفانه تاکنون فرد واجد شرایط با آن شرایطی که قبلا عرض کردم نیافتم.

آذرنگ: استاد دانش پژوه عنایت بفرمایید! بین نسل شما و نسل من، البته آن گروهی از نسل من که علاقه‌مند هستند، یک ورطه‌ی بسیار عظیم هست. همه‌ی ما اضطراب و دلشوره‌ی این را داریم که نتوانیم آن چه را که شما و هم نسلان شما سالیان سال جمع کرده‌اید، بفهمیم، ارج بنهیم، مورد استفاده قرار دهیم و به آیندگان منتقل کنیم. این ورطه را چگونه می‌توان پر کرد؟ سنتی به وجود نیامده، راهی کوفته نشده.

دانش پژوه: متأسفم از این که این سنت نتوانسته افرادی چون منزوی‌ها، نورانی‌ها، و افشارها را بیورد.

آذرنگ: من به شما اعتراض می‌کنم، به طبقه‌ی شما در نسل شما اعتراض می‌کنم. شما آن چه را لازم بوده به من منتقل نکرده‌اید که ادامه بدهم.

دانش پژوه: من به دانشکده گفتم دو نفر به من بدهند تا فهرست‌نگار تربیت کنم. ندادند. چه کار کنم؟

آذرنگ: بالغرض که این دو نفر را هم به شما می‌دادند، فایده نمی‌کرد. اعتراض آقای نورانی به شما وارد است. چرا اصول نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی را ننوشتاید؟ چرا تجارب خودتان را مدون نکرده‌اید؟
دانش پژوه: من نوشتم و آقای افشار هم نوشتند.
آذرنگ: قطعاً کافی نبوده.

کرگدن تکنیک غرب

افشار: ببینید آقای آذرنگ! نکته‌ای به ذهنم رسید. این همان نکته‌ای است که در مسایل دیگر؛ دکتر فرید و جلال آل احمد و قبلا سید فخرالدین شادمان مطرح کرده‌اند. این غرب‌زدگی یا به قول شما که روزی می‌گفتید غول، چه می‌گفتید؟ غول تکنیک کتابداری؟

آذرنگ: کرگدن تکنیک کتابداری! اسمش را گذاشته‌ایم لیبریو کراسی، یعنی کتاب‌سواری. کتابدارانی که فقط تکنیک کتابداری را از غرب گرفته‌اند و خصوصیات تکنوکرات‌ها را پیدا کرده‌اند.

افشار: این هجوم کتابداری غرب در ظرف ده، دوازده سال اخیر ...

آذرنگ: بسا این حساب، مصادف می‌شود با آغاز تأسیس انجمن کتابداران ایران و تشکیل گروه کتابداری در دانشگاه تهران.

افشار: یک کمی زودتر از این تاریخ، آقای دانش پژوه یادتان هست. من ناچارم به عقب برگردم و پرده را عقب بزنم. وقتی ما در دانشکده‌ی حقوق کار می‌کردیم، دوست قدیمی بنده آقای دکتر ناصر شریفی از آمریکا تشریف آورد به ایران. به دانشگاه تهران فشار آورده می‌شد که ایشان رییس کتابخانه‌های دانشگاه بشوند. آقای دانش پژوه یادتان است؟

دانش پژوه: بله.

افشار: و دکتر علی اکبر سیاسی به حق مقاومت کرده بود، علتش را بنده نمی‌دانم. دکتر شریفی که نتوانست توفیق پیدا کند، با نیتی که داشت رفت در یونسکو و چندی بعد برای تأسیس یک دوره‌ی کتابداری به ایران آمد. این کلاس‌ها در دانشسرای عالی قدیم تشکیل شد. حتی چندساعتی هم برای من درس گذاشته بود. ولی متأسفانه نیت دکتر شریفی آن نبود که کتابداری یاد بدهد، یعنی همان نکته‌ای که دانش پژوه به زبانی و آذرنگ به زبان دیگری می‌گویند. نیازهای ملی و بومی ما بررسی نشده بود. نیت واقعی در تشکیل این کلاس‌ها آوردن آن فکر غربی کتابداری بود که می‌خواستند به ایران وارد شود.

آذرنگ: ورود و اشاعه‌ی تکنیک‌های غربی کتابداری.

افشار: تا حدودی، بعدهم که فشار آورد و ایشان را به زور و شاید اگر اطلاع حاصل کنید، واقعا بزور فشار او را رییس کتابخانه‌ی ملی کردند، نتوانست دوام بیاورد و بعد از پنج، شش ماه گذاشت و رفت. کاری که نکرد هیچ مقداری هم کتابخانه‌ی شسته و رفته زمان مهدی بیانی را شلوغ کرد. اما همیشه این فکر بود که این «مهره» بیاید و کارهایی را که لازم است بکند. ناصر شریفی تنها کسی بود که می‌توانست ایجادکننده‌ی این فکر و سنت در رشته‌ی ما باشد. اما او در این کار توفیق پیدا نکرد و رفت.

آذرنگ: خب، شما در قبال این چه کار کردید؟

افشار: متأسفانه که تسلط غربی در کتابداری دیگر اثر خودش را کرده بود. با شوق و اشتیاقی که در طبقه‌ی جوان برای خواندن پیدا شده بود، غرب خود به خود راه پیدا می‌کرد. ما که جوان بودیم، حق ورود به قفسه‌های کتابفروشی

را نداشتیم، کتابفروش می گفت چه کتابی می خواهی تا برایت بیاورم ، اما امروز شما به هر یک از کتابفروشی های رو به روی دانشگاه سر بزنید، صدها کتاب را می بینید که بر روی پاچال گذاشته اند و می توانید هر یک را بر دارید و ورق بزنید. همین طور کتابخانه های قفسه بسته هم به تدریج به کتابخانه های قفسه باز تبدیل شده و البته صحیح هم بود، این جریان به غرب اجازه می داد که تکنیک هایش به ایران راه بیابد، درست مثل آبی که وقتی جریان پیدا می کند، به طرف سرازیری می رود. از نسل بنده و ایشان کاری بر نمی آید. تسلط « کرگدن تکنیک غرب» به قول شما کار خودش را می کرد. ما هیچ چیز در اختیار نداشتیم و آن چه را هم که داشتیم خریدار نداشت. فی المثل علم کلام در بیست سال پیش اصلاً خریدار نداشت. از سهروردی نمی شد صحبت کرد، در این چند سال اخیر است که سهروردی شناسی و ملاصدرا و امثالهم به علت توجه اروپایی ها باب شده است. این هم تصدق سر عنایت غرب است و نه بیست سال قبل اگر اسم ملاصدرا و سهروردی و امثال آن ها را می بردی روشنفکران آن روز، گوینده را به باد طعن می گرفتند و مرتجع می دانستند.

آذرنک: بفرمایید کربنیم.

افشار: بله، کربنیم. بنابر این در آن برهه ای از زمان کتابداری سنتی هم ناچار بود شکست بخورد. این حقیقت را نباید انکار کنیم. تشکیل مدرسه ای کتابداری، ایجاد انجمن کتابداران، آمدن هاروی و خانم هایپکینز که خود من این شخص را آوردم، همه به علت این بود که کتابخانه های تازه می خواستیم؛ کتابخانه هایی با قفسه های باز و فوری و سریع هم می خواستیم. به ناچار برای پیاده کردن نظام های دیوپی و کنگره لازم بود این ها را بیاوریم. اما حالا تفکر ملی به ما نهیب می زند و بیداری می دهد، دریافته ام که کرگدن تکنیک غرب نمی تواند برای ما کاری بکند. در همین دستگاه شما هم فهمیدید که نه دیوپی کفایت می کند و نه کنگره، ناچار رده بندی را بسط دادید. این بیداری اگر با شوق و ایمان همراه شود، امیدبخش آینده است. ایجاد کننده ی سنت. مثل هندوستان که بیدار مانده، سنتی نمانده، اما بیدار مانده. اسرائیل که اصلاً مملکت نبوده، در کتابداری ملی مانده، در اسرائیل می خواستند یک ملت بسازند، بنابر این چه در کتابداری، چه در کشاورزی و چه در صنعت فرق نمی کند، آگاه و ملی و بیدار ماندند.

ما هم بالاخره فهمیده ایم که تکنیک تنها دردی را دوا نمی کند. باید این تکنیک های مقتبس از غرب را با فرهنگ ملی و شیوه های سنتی خودمان بهم بیامیزیم. بالاخره نگران نباید بود، دانش پژوه ها و منزوی ها باز هم پیدا می شوند و جوانانی که بی اراده و قطعاً تسلیم نظام های کتابداری غرب و غربی ها نخواهند شد.

منزوی: بدبین نباید بود. این محیط بالاخره از صفر استادهایی را به وجود آورده.

دانش پژوه: نه آقا صفر نبود. شما از زیر دست چنان پدری در آمده اید.

محیط شیخ آقا بزرگ را در نظر بگیرید، چه فرق می کند.

دستگاه های دولتی

افشار: به کار احمد منزوی نگاه کنید. تازه این شش جلد که با بدبختی و خون دل و گدایی از آقای سلیم نیساری مدیر فرهنگی RCD چاپ شده ثلث کار اوست. کدام یک از دستگاه های دولتی چنین کاری کرده؟ شما امیدی ...
دانش پژوه: به دستگاه های دولتی امیدی نداشته باشید.

افشار: اگر می بینید مرکز اسناد فرهنگی آسیا این کارها را می کند، به خاطر علاقه و شوق چنگیز پهلوان است. اگر فردا رییس این دستگاه چنین پهلوانی نباشد، به بنده بفرمایید چه می شود؟

دانش پژوه: اداره بازی را ول کنید که فقط مدیرکل و سکرتر با آن درست می شود.

افشار: نه ممکن است مدیر کل علاقه‌مند هم پیدا شود.

دانش پژوه: بنده می‌گویم فقط پست ایجاد می‌شود.

افشار: به همین فهرست مستند اسامی سازمان‌های دولتی ایران که دستگاه پهلوان چاپ کرده، آن جا نگاه بکنید و ببینید چند اداره باقی مانده و چند اداره اسم عوض کرده است.

امیر فریار: آقای دانش پژوه شما و آقای افشار بر شوق و علاقه خیلی تأکید می‌کنید، این‌ها چیزی نیست که خود به خود به وجود بیاید. در شرایطی از یک طرف این شوق نیست و از طرف دیگر نیاز به اطلاعات هست، خواه ناخواه تکنیک غرب بر ما مسلط می‌شود. ما ناگزیریم هم کتابدار متخصص داشته باشیم، هم دکومانالیست و هم متخصص علم اطلاع‌رسانی (Information Science). ما که نمی‌توانیم منکر تمام سازمان‌ها بشویم و به انتظار ظهور شخص یا اشخاص با ذوق دست روی دست بگذاریم.

دانش پژوه: دولت باید پول خرج کند و ایجاد شوق و رغبت کند، باید آموزش بدهد.

منزوی: مگر ما آموزش دیده‌ایم؟

آذرننگ: بله، شما آموزش دیده‌اید. شما در مکتب پدرتان آموزش دیده‌اید. اما حالا دیگر آموزش یک امر اجتماعی است. محتاج برنامه ریزی است و این برنامه‌ریزی آموزشی هم در اختیار شما و من نیست. بنابر این باتوجه به این واقعیت دیگر نمی‌توانیم راجع به تک تک آدم‌ها قضاوت فردی بکنیم. آدم‌ها تک تک از بین می‌روند، ولی جامعه که سرچایش هست بالاخره از صد نفر آدمی که تربیت می‌کند، ده نفر آدم برجسته و علاقه‌مند می‌ماند.

خان بابا مشار و سید حسن تقی‌زاده

افشار: به کتاب خان بابا مشار نگاه کنید! این کتاب از هیچ به وجود آمد. اگر تمام دستگاه‌های دولتی و دانشگاه‌ها جمع می‌شدند، نمی‌توانستند چنین اثری را به وجود بیاورند. کتاب مشار، پایه‌ی اصلی کتاب‌شناسی ایرانی است. در دانشکده‌ی حقوق که بودم، روزی پیر مردی آمد و ...

منزوی: از اول پیر نبود.

افشار: نه، نسبت به سن من. من هر موقع او را می‌دیدم، به نظرم پیر می‌آمد.

آذرننگ: حالا حدود هفتاد و پنج سال سن دارد.

افشار: چون من مسئول فهرست‌ها بودم؛ به من مراجعه کرد و گفت: «آقا اجازه می‌دهید من این جعبه‌ی فیش‌های شما را ببرم منزل؟» من گفتم: «آقا چه توقعی دارید؟» یادتان هست آقای دانش پژوه؟
دانش پژوه: بله، روز اول هم کارهایش را نشان داد.

افشار: نه، بعد از دو سه روز پرسیدم که «این فیش‌ها را برای چه می‌خواهد؟» گفت: «دارم کتابی می‌نویسم، اسامی افراد را جمع کرده‌ام و باید اسامی کتاب‌هایشان را هم در آن وارد کنم.»
دانش پژوه: معجم‌المطبوعات ایرانیه.

افشار: گفت: «مجموعه‌های قم، کتابخانه‌ی ملی و کتابخانه‌ی مجلس را دیده‌ام. اما مثل این که کتابخانه‌ی شما از همه‌ی آن‌ها بزرگ‌تر است.» در واقع آن موقع هم کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق بزرگ‌ترین کتابخانه‌ی ایران بود. خلاصه من با ترس و لرز فیش‌ها را دسته‌دسته به او می‌دادم. او هم فیش‌ها را می‌برد منزل و شب‌ها رونویسی می‌کرد و روز بعد به کتابخانه بر می‌گرداند. یک وقت دیدم که کار تمام شد، به من گفت می‌خواهم این‌ها را چاپ

کنم. مثلاً معجم‌المطبوعات، در آن وقت انجمن فلسفه و علوم انسانی ریاستش با مرحوم تقی‌زاده بود - خدا رحمتش کند. من این مطلب را آن‌جا مطرح کردم. تقی‌زاده هم همیشه دنبال چاپ فهرست و مرجع و اسناد و از این قبیل چیزها بود. اسم مشار را که بردم، گفت بله عمویش را می‌شناختم: مرحوم مشارالملک، قرار شد روزی برویم منزل مشار و کار او را ببینیم. روزی در معیت مرحوم تقی‌زاده و دکتر محسن صبا و دکتر احسان یارشاطر و شاید یک نفر دیگر، رفتیم به منزل مشار در پل رومی منزل تابستانی‌اش. مشار شش - هفت جلد کتاب کلفت آورد و گذاشت جلوی مرحوم تقی‌زاده، ایشان که کار او را دیدند چون آدمی بود بسیار محتاط و واقعا نکته بین و تیزبین ضمن آن که از کارش تعریف کردند به آقای مشار گفتند که نظرم را بعداً می‌گویم. در راه گفت: « کتابش مفید است، اما قابل چاپ نیست. » گفتم: « چطور؟ » گفت: « قاطی کرده، رجال را با اسامی کتاب‌ها مخلوط کرده و مطالبی که راجع به رجال نوشته، محتاج تحقیق است. از این گذشته، این مطالب در همه‌ی کتاب‌ها هست. به درد کار ما نمی‌خورد. بیاید ترتیبی بدهید تا این مرد مشخصات کتاب‌ها را بنویسد و آن وقت فهرست کتاب‌ها را استخراج می‌کنیم تا جداگانه چاپ بشود. » باور کنید که مشار ظرف یکی دو ماه همه‌ی کتاب‌ها را مطابق ترتیب اتخاذی روی فیش نوشت و تحویل داد. من در آن زمان به معرفی رفیق احسان یارشاطر بنگاه ترجمه و نشر کتاب را اداره می‌کردم، در سلسله انتشارات همین بنگاه کتاب او را چاپ کردیم. مرادم این است که دو چیز دست به دست هم داد تا این کتاب به چاپ رسید: شوق و همت مشار و حسن تشخیص تقی‌زاده.

منزوی: خودش کتاب را به همان صورت اولی هم چاپ کرده، مؤلفین کتاب‌های چاپی.

افشار: بنا بر این کتابداران جدید، آقای آذرنگ این حرف آخر من است که تکنیک غربی یاد گرفته‌اند، نباید دست رد به سینه‌ی آنها می‌کنند، بزنید. متأسفانه تا حالا زده‌اند. شما خودتان می‌دانید که در این سنوات اخیر این حالت تصادم که ما فلان درس را خوانده‌ایم، ما فلان تکنیک را بلدیم و ... چقدر زنده شده است. فلان طلبه در قم می‌نشیند و بی‌ادعا فهرست می‌نویسد، حالا صد تا هم اشتباه داشته باشد، چه اشکالی دارد؟ باید هدایتش کرد. **آذرنگ:** نظرتان این است که باید تکنیک را به خدمت سنت گرفت؟

افشار: بله، همین است.

دانش پژوه: در قم جوانی دانشمند هست به نام استادی، فهرست‌هایی می‌نویسد که من از خواندن آن‌ها لذت می‌برم. حتی اصطلاحات فارسی مرا گرفته و بکار می‌برد، خوب یاد گرفته است که حاشیه برود و لب مطلب را بنویسد. این شخص طلبه‌ای است که دنبال فهرست‌نگاری را گرفته، مدرسه‌ی کتابداری باید از وجود این شخص استفاده کند. اما قطعاً استفاده نمی‌کند، چرا چون او مدارک دکتری ندارد.

پیرسون Pearson

افشار: شما این پیرسون را ببینید! مگر درجه‌ی دانشگاهی دارد؟ مدتی کتابدار مدرسه‌ی السنه‌ی شرقی بود. وقتی خواسته بازنشسته شود، دانشگاه لندن از او دعوت کرده و استاد رشته‌ی کتاب‌شناسی شده. دیگر از او نپرسیده‌اند که دیوپی بلدی یا نه. شاید اصلاً رده‌بندی کنگره را عمیقاً نشناسد، شاید هم اصلاً مخالف این نظامات باشد. در رشته‌های علوم اسلامی و معارف ایرانی مراجع و فهارس مهمی هست که هیچ‌کدام از آنها را متخصصان کتابداری ننوخته‌اند، فوآدسزگین شرق‌شناسی خوانده، استوری معلم زبان فارسی بوده و بروکلیمان و بریگل و غیره همه مستشرق بوده‌اند ولی مهمترین مراجع فهرستی را به وجود آوردند.

دانش پژوه: بریگل متخصص تاریخ ترک است؛ کتاب استوری را به روسی ترجمه کرده است. از او پرسیدم که « چرا این کار را کردی؟ » گفت: « من متخصص تاریخ ترکم و تاریخ ترک با تاریخ ایران ارتباط دارد. » این کارها را عشق می‌کند، شماها بیایید و آدم عاشق تربیت کنید.

مدرسه‌ی کتابداری

افشار: شاید اگر در اصول انتخاب دانشجو برای رشته‌ی کتابداری تجدید نظر بشود، یعنی تنها شرطی که فعلاً وجود دارد دانستن زبان انگلیسی، حذف شود مشکلی حل بشود، الان هر کس که انگلیسی بداند، می‌آید و کتابدار می‌شود. اول هر سال من از زمینه‌های تحصیلی شاگردان سؤال می‌کنم، از سیزده نفر شاگردی که من پارسال داشتم، هشت نفرشان فارغ التحصیل رشته‌ی زبان انگلیسی بودند و هیچ کدام زمینه‌ی ...

دانش پژوه: علمی ندارند که برای کتاب‌شناسی پایه باشد.

افشار: نه آن هم علم است، منتها نه علمی که با مملکت ما مرتبط باشد. وقتی زمینه وجود نداشته باشد، مآلاً شوق و رغبت هم به وجود نمی‌آید. بالفرض اگر شاگردی را بگیرید که در معارف اسلامی تحصیل و تحقیق کرده باشد احتمال دارد که ...

آذرنگ: تکنیک را به خدمت سنت بگیرد ...

افشار: و پرورش پیدا کند؛ خب در اوایل کار گفتند چون استادها خارجی هستند و مواد خواندنی به فارسی نیست باید دانشجو انگلیسی بداند. چاره‌ای هم نبود، اما حالا که معلم ایرانی هست. کتاب به زبان فارسی هست و به هر حال مقادیری نوشته، دیگر دلیلی وجود ندارد که این همه شاگرد که فقط زبانی انگلیسی می‌دانند قبول کنند، نتیجه همین است که مدرسه‌ی کتابداری « تکنسین » تربیت می‌کند. این تکنسین‌ها هم که فارغ التحصیل می‌شوند، به دنبال پول بیشتر از این جا به آن جا می‌دوند و مدام شغل عوض می‌کنند. اگر حقوقی را که می‌خواهند به آنها بدهند آهنگری هم می‌کنند.

دانش پژوه: بنده یک بار همین اعتراض را به دانشکده کردم. گفتند: بنویس، حتی برنامه‌ای هم برای مدرسه‌ی کتابداری تهیه کردم، این که نشد وضع! چرا به جای کتابدار حقیقی، تکنسین تربیت می‌کنید؟ باید در دانشکده رشته‌ی کتاب‌شناسی، مطابق همان ضوابطی که عرض کردم، تأسیس شود.

منزوی: زبان عربی هم شرط اولش باشد.

دانش پژوه: بله، عربی؛ دو زبان خارجی، فلسفه، ادبیات، تاریخ علوم و خلاصه دانش‌شناسی. آخر به چه دردمان می‌خورد درس‌هایی را که آمریکایی‌ها می‌خوانند، ما هم عیناً در این جا بخوانیم. به جای اینها باید بتوانند کارهای بروکلیمان و استوری را بخوانند. « الذریعه » و « کشف الظنون » را بخوانند، مگر انگلیسی وحی منزل است. مدرسه‌ی کتابداری باید در دو رشته‌ی کتاب‌شناسی و کتابداری دانشجو تربیت کند.

افشار: از عجایب است که برای دوره‌ی فوق لیسانس کتابداری شرط زبان انگلیسی هست و مثلاً شاید برای رشته‌ی فیزیک نیست. حال آن که در این رشته دانستن انگلیسی صد در صد واجب‌تر است؛ چرا که در این رشته به زبان فارسی کتاب نیست. یا به قول زریاب خوبی اصلاً در زبان فارسی علم نیست، اما در کتابداری ضرورت زبان انگلیسی که به این حد نیست. من در بدر به دنبال کتابداری می‌گردم که روسی بداند. می‌روم از رشته‌ی روسی دانشجو می‌آورم، شش ماه باید صبر کنم تا الفبای کار را یاد بگیرد. ما به کتابدارانی احتیاج داریم که در مرحله‌ی اول عربی و در مرحله‌ی دوم ترکی و اردو بدانند، زبان انگلیسی و فرانسه در درجه‌ی سوم قرار دارد.

دانش پژوه: شرط زبان انگلیسی باید حذف شود. بلکه آشنایی به زبان‌های خارجی مهم برای فهرست‌نگاری شرط بشود، می‌توانند از زبان‌های دیگر هم معلم بی‌آورند و گفتار معلم را ترجمه کنند.

افشار: نه، حالا که بحمدالله معلم ایرانی هست؛ من نفهمیدم که شق القمر خانم لورر و امثال و اقران او حالا که افراد تحصیل کرده‌ی کتابداری داریم چیست. آقای آذرنگ من بارها گفته‌ام و باز می‌گویم: کسانی (همین کتابداران جدید) که با حدت و تندی آمدند در کار کتابداری، چند گاهی نگذشت که پس زدند و رفتند.

حلووا حلوا

من نمی‌گویم این کتابدارها به حفظ سنن رغبت ندارند؛ بلکه اشتیاقی به نشان دادن تکنیک‌هایشان هم ندارند. آخر از کجایش بگویم؟ بسیار خوب، متخصص، تحصیل کرده، تکنسین، استادکار. یک جا را تمام کن؛ درست کن، تحویل جامعه بده، تا ما همه، تو را روی سرمان بگذاریم و حلوا حلوا کنیم. من واقعاً نمی‌دانم کدام کتابدار جدید را می‌توانید پیدا کنید که از مدرسه‌ی کتابداری فارغ التحصیل شده باشد و بگوید من آن کتابخانه یا حتی فلان نوع کتابخانه را دوست دارم، در تمام تهران و ولایات.

دانش پژوه: در کتابخانه‌ی دانشگاه هاروارد، خانم کتابداری مهماندار من بود به نام مارتا؛ هم فرانسه بلد بود و هم عربی، کتاب‌های فارسی و عربی را تنظیم می‌کرد. بسیار هم مورد احترام بود و بالاخره دستگاه آقای حافظ فرمان فرمایان او را استخدام کرد، و حالا باز هم کار کتابداری می‌کند. اما کتابداران ما، به قول آقای افشار، به رشته و تخصص خود وفادار نمی‌مانند.

سقوط درجه‌ی کتابداران

افشار: چه مبارزاتی شد تا این کتابداران جدید را گذاشتند در رأس کتابخانه‌های دانشکده‌ها، خودش ماجرای مفصلی دارد. دکتر دانشی در دانشکده کار کرده و می‌داند چه می‌گویم. روحیه‌ی دانشکده یعنی نوعی فئودالیسم؛ یا به قول امروزی‌ها، بهتر است بگویم دانشکده سالاری. رؤسای بعضی از دانشکده‌ها خدا را بنده نیستند، به هر تقدیر به چه تمهیداتی برای کتابداران پست سازمانی گرفته شد. همین کتابداران رفتند به کتابخانه‌های دانشکده‌ها و بنای بدرفتاری را با رؤسا و استادان و کارمندان گذاشتند، نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که دانشگاه دیگر این نظریه را: که رییس کتابخانه باید حتماً متخصص کتابداری باشد، نمی‌پذیرد. یعنی پست‌های بی‌ستاره را با ستاره کردند؛ این تغییر وضع را حتی بدون اطلاع من دادند، سال گذشته برای مدتی در ایران نبودم. از سفر که برگشتم مرا خواستند و گفتند: «این چه مسخره بازی است؟ یک مشت آدم پر رو را آورده‌اند این جا نه با رییس می‌سازند، نه با کارمند کنار می‌آیند، و با این صنار سه شاهی دانشگاه هم نمی‌توانند سر کنند.» خب، استادان دانشگاه خودشان کتابخانه‌ها را اداره کنند. حالا دو باره شد همان آش و همان کاسه‌ی قبلی. این نتیجه‌ی کاری است که با صداقت انجام بشود. حالا ضبط هم می‌شود، بشود؛ حقایق را می‌گویم، واقعا اگر بنویسید، هیچ وهمی ندارم.

آذرنگ: برای ثبت در تاریخ هم که شده عیناً می‌نویسم.

افشار: آقا جان این‌ها درد است! واقعاً فکر می‌کنید صدمه‌ای که این‌ها به کتابداری ایران زده‌اند، کم نیست. آدم که نباید برای این زندگی کند که فلان جا چون دویست تومن بیشتر می‌دهند پس باید بروم آن جا، این جووری که کاری پیش نمی‌رود.

آذرننگ: جناب افشار ممکن است لطف کنید و از این بحث مستوفایی که در خدمت استاد دانش پژوه داشتیم، یک جمع‌بندی بفرمایید.

افشار: نتیجه‌ای را که شاید بنده بتوانم عرض کنم این است که ...

آذرننگ: البته با توجه به گفته‌های آقای دانش پژوه.

افشار: بله، همین را می‌خواهم بگویم؛ آن چه بیشتر حاصل می‌دهد، کارهایی است که در زمینه‌ی معارف ایرانی می‌شود؛ می‌خواهد کتابداری باشد، کتاب‌شناسی باشد یا هر مسئله‌ای مربوط به کتاب فرق نمی‌کند. کاری باید کرد که فایده‌اش هم به حال ایرانیان باشد و هم به حال دنیا. الفرض امروز اگر فهرست پنجاه کتاب تاریخ ایران را درست معرفی کنید، هم برای ایرانی سودمند است و هم برای خارجی؛ در قیاس با، مثلاً معرفی پنجاه کتاب فیزیک فارسی.

ناچار تلفیق تکنیک غربی و سنت ایرانی

نکته‌ی دوم این است که بدون شک ما به تکنیک‌های غربی کتابداری حاجت داریم. باید از این تکنیک‌ها استفاده کنیم، ولی آن چه را که از سنن ایرانی یا اسلامی لازم است، باید حفظ کنیم، به کتابداران آموزش دهیم و به آیندگان منتقل کنیم، حالا خواه این تلفیق از راه تجدید نظر در اصول تدریس مواد کتابداری باشد و خواه از راه‌های دیگر، محتاج بحث و بررسی دیگری است. مثلاً آقای دانش پژوه پیشنهاد می‌کند که مجمع‌ها و انجمن‌هایی از علاقه‌مندان و دوستداران حقیقی کتاب تشکیل شود، یا آقای نورانی خواستار چاپ و نشر کتب و نوشتجات و دستور عمل‌ها هستند و خلاصه پیدا شدن راهی که نظامات قدیم و سنتی ما را به تکنسین‌های امروز بشناسد و منتقل کند.

دانش پژوه، افتخاری برای ایران

و بالاخره باید از کارهایی که دانش پژوه یک تنه به انجام رسانده و احترامی نه تنها برای خود، بلکه برای ایران کسب کرده است، یاد کنیم. این را شاید بنده در حضورش نباید بگویم، ولی شما کتاب سزگین را که باز می‌کنید، بی‌اغراق، اسم دانش پژوه را دو هزار بار می‌بینید. در ترجمه‌ی روسی کتاب استوری همان ترجمه‌ی بریگل را عرض می‌کنم، صدها بار نام دانش پژوه آمده، اینها هم افتخاری است برای او و هم برای جامعه‌ی علمی ایران. به هر حال این خود نشانه‌ی سهم و مشارکت جامعه‌ی علمی ایران در پیشرفت‌های علمی دنیا است، تا دیروز هر کتاب مربوط به شرق را که باز می‌کردیم، یا اسم ادوارد براون را می‌دیدید یا احتمال نام نولدکه را. این همت دانش پژوه بود که نام یک ایرانی را در کنار نام برجسته‌ترین محققان و دانشمندان نشانده. هیچ دستگاهی واقعاً به این مرد نتوانسته است کمک کند و کمک هم نکرده است؛ مگر به صورت مادی و برآستی کمک‌های مادی چقدر می‌تواند با ارزش باشد؟

آذرننگ: استاد دانش پژوه، متشکریم. لطف فرمودید.